

مكتبة من شهر رمضان كان ذلك جابر النمل صلوة فاشته

الى سبعين
طل قطعا
لان من قطع
الاجماع على
ان شيئا من
العبادات
لا يقوم متى
فانتهى سنو
نعم لا علة
بتقريب النسيان
بما ولا يرد
شرح المصنف
بما فانهم
ليسوا
المحدثين
استندوا
اطاريت
الدين اهل

قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون

قال عليه السلام اسكنوا في الصلوة رواد سلم الحمد لله ولله
بفضل ايزد تعالی شأنه اين استقامت تحقيق عميق وتديق از كتب اخيار
المسلمين



بحسب ما يشي وانما در جانب لايت مآب تدوة السالكين عارف ورجيد
مولينا الحاج حضرت شيخ محمد سعيد سلمه الله المجيد نقشبندى ساكن لواړى
زاو در بيه تاليف مسكين محمد مريد محمد الدين الحنفى القادرى الغفرى البشاورى

در مطبع مخدومى و مرتضوى واقع بمبى مطبوع گردید

الطريق المذكور
في شهر رمضان
كان ذلك جابر النمل
صلوة فاشته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العزيز الغفار الكريم الستار الغافر الذي غفر ذنوب المذنبين بالتوبة والاستغفار
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك الجبار ونشهد ان محمداً عبده ورسوله
المصطفى المختار صلى الله تعالى عليه وعلى آله واصحابه الاخيار وامرنا بالصلاة على
المختار والخضوع والسكينة والوقار ليعيد ازحمه ودرود میگوييد بسمه غفور و در
اضعف عباد رب المعبود خاکسار بيمقدار ذرة وار گنهگار مسكين محمد مرید محي الدين
حنفی قادری غفوری نوشهری پشاور می عفا الله عنه التماس بخدمت شریف حضرات
اهل اسلام از خواص وعوام آنکه در میان مشایخ و علما اختلاف کثیر افتاده است
در مسئله اشاره سبابه در وقت خواندن تشهد در حین تشهد ان لا اله الا الله بعضی
میگویند که سنت است و در ترک سنت خوف کفر است و بعضی میگویند که حرام
و مکروه است و قذف در مابین جاری است و این بلا عظیم است و بعضی از عنایات
کننده گان و مجاب گفتند که درین مسئله چیزی باید نوشت تا که فریقین از عناد و قذف
دست بردار شوند و نجات یابند و رجوع باصل کتب و روایات کنند و عمل نمایند
بنابراین استغفار تحریر شده که از نظر مهر منظر حضرات اخوان کرام خواهد گذشت
و نامیده شد این استغفار تحفه الاخیار فی بیان الصلوة علی السکون الوقار
باید دانست نامهای آن کتب که اشاره سبابه را در نماز سنت و مسح گفته اند و آن

طوال الاور این عبد الحکیم سیالکوٹی۔ وسوائی این کتب ہم خواہد بود کہ نفی و اثبات کرده باشند لکن از نظر من حقیقت سرایا تقصیر نگذاشته اند فقط بعون عنایت خداوند جل شانہ کہ اصل استغناء تحفة الاخیار تحریر کرده ام همین است

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال چه میفرمایند علمای دین متین شرع مبین درین مسئله کہ انگشت سبابہ کہ آنرا مسیحه میگویند در نماز در قعدتین در وقت خواندن التہیات در اشہد ان لا اله الا الله برداشتن سنت موکده است یا زوائد یا نہ و کسیکہ میگوید کہ برداشتن انگشت سبابہ در نماز و در تشهد حرام است و این حرام از کدام قبیل است حرام مطلق است یا حرام ترجیحی است این سبابہ در نماز بعمل از ندیانہ بیان فرمایند تا کہ ثواب یابند

بیتوا و اتوجروا رحمکم الله تعالی

الجواب ہو الموفق بالصواب تحقیق مبین مسئلہ این است در باب اشارہ سبابہ کہ آنرا مسیحه گویند درین باب احادیث وارد است و ثابت است بطریق مختلفہ کیفیت معلوم تا زمان وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فعل آخر متیقن آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام معلوم نیست نزد بعضی قبض جمیع اصابع است و اشارہ سبابہ است و این در موطا امام محمد رحمۃ اللہ علیہ است و عبارت این است اخبرنا مالک اخبرنا مسلم بن ابی مریم عن علی بن عبد الرحمن المغاوی انہ قال رأی عبد اللہ بن عمر و انا عبث بالخصی فی الصلوٰۃ فلما انصرفت نهانی وقال اصنع كما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصنع فقلت کیف کان یصنع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصنع قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع کفہ الیمنی علی فخذہ الیمنی و قبض اصابعہ کلہا و اشار باصبعہ الی الایہام و وضع کفہ الیسری علی فخذہ الیسری قال محمد و

بسم الله

در باب
صلوة
النفل
نویس ان
اصلي
لله تعالی
صلوة
الحج
ع اعني
مشوحيها
النجوع

بصنع رسول الله صلى الله عليه وسلم تاخذ وهو قول ابی حنیفة رحمۃ اللہ علیہ انتہی کذا فی
الموطا امام محمد رحمہ اللہ ودر محیط السرخسی نیز آورده است قیل یشیر بالمسبحۃ عند قوله
اشہد ان لا اله الا الله وقد نص محمد فی کتاب المشیخۃ علی انہ یشیر فقال حدثننا عن رسول اللہ
صلى الله عليه وسلم انہ قال لیقل ذلک ای یشیر وقال یصنع یصنع رسول اللہ صلى الله عليه وسلم
علیہ وسلم وہذا قول ابی حنیفۃ رحمۃ اللہ علیہ انتہی کذا فی محیط السرخسی ودر فتاویٰ
ظہیریہ آورده است کہ عقد کند خنصر و بنصر را و حلقہ کند انگشت میانیہ را با بہام
و اشارہ کند بسبابہ این است عبارت آن فانتہی الی قولہ اشہد ان لا اله الا الله
بل یشیر بسبابۃ من یدہ الیمنی اختلاف المشایخ فیہ ثم کیف یصنع عند الاشارة حکى عن
الفقیہ ابی جعفر رحمۃ اللہ انہ قال یعقد الخنصر و البنصر و یخلق الوسطی مع الابهام و یشیر
بسبابۃ انتہی کذا فی فتاویٰ ظہیریہ و جناب عمدة المحدثین شیخ عبد الحق الدہلوی رحمہ اللہ در
شرح سفر السعادت آورده است کہ در اشارہ کردن سبابہ عدم قبض عقد است و
عبارت تمام از شرح سفر السعادت انیسست و چون در تشہد نشستست پائے چپ را فرش
کردی و بران نشستست و پای راست را نصب کردی و دست راست را بران راست
نہادے بلکہ ہر دو دست را بر ہر دو ران نہادے و در دست راست عقد پنچاہ و سہ
بانگشتان بگرفت و صورت این عقد آنست کہ انگشتان را قبض کند مگر مسبحہ کہ اورا
بسط کند و طرف ابہام را نزد اسفل مسبحہ بجانب کف دست نہاد این چنین تفسیر کردہ اند
علمای شافعیہ عقد پنچاہ و سہ را و سند ایشان حدیث ابن عمر است کہ مسلم آورده و نزد
حنفیہ عقد تسعین است و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحہ و وضع ابہام است بر سطح
وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد اللہ بن زبیر آمدہ و همچنین است مختار در مذہب احمد
و شافعی و قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع ید یمنی و بسط سبابہ و مر شافعیہ را
در کیفیت تخلیق و جہی دیگر است و آن وضع انگلہ وسطی میان عقد تین ابہام و انگشت

سفر السعادت

در فتاویٰ

در فتاویٰ

مسجده را در کلمه شهادت برداشتی و اشارت کردی بوجه انبیت حق جل و علا و باید که اشارت
 بجانب فوق نبقتد تا موهم بجهت نگردد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ لا اله الا الله
 است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگاشت
 بردارد و نزد اثبات نه بد و تحریک نکردی مسجده را امر و تکریر تحریک است و رفع او
 و باین توضیح تطبیق باید هر دو روایت بیکر که اولی بکمر که امر و اثبات تحریک رفع اصابع
 است و از نفی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعضی مالکیه است بدانکه عقد اصابع بدیعنی
 بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از
 کتب سته درین باب احادیث آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت
 و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیر
 از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است
 و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و لیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان
 آمده است و ما اگر احادیث را بتمام روایت کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله آن در موضع
 خود مذکور است سخن از علمای مذهب بیاریم تا عامه را سودمند افتد شمنی گوید امام
 ابو یوسف در امالی ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بدان و حلقه
 کند وسط و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفت که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم اشارت میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و گفت همین است قول ابی حنیفه
 و هم شمنی از ظهیریه آورده است که چون شروع کرد مصطفی و تشهد پس رسید بقول الله
 ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یعنی اختلاف کرده اند مثلاً در وسط
 چگونه کند نزد اشارت محلی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند
 وسط را باهام و اشارت کند بسبابه در مبنی المصلی گفته که مگر و است اشارت است
 و در حواشی بدایه از کفایه می نویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه

یعنی در تشهد از سنن است نزد ابو حنیفه و محمد بن محمد الله و همچنین مرویست از ابو یوسف و
 علامه نجم الدین زاهد گفته که چون متفق است روایت از اصحاب ما جمیعاً در بودن اشارت
 سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در ان للجرم عمل بدان
 اولی باشد انتهی و شارح و قایم میگوید که عقد اشارت از اصحاب ما آمده است انتهی و
 خالی از غرابت بنمود آنچه در شرح هدایه در باب بسط اصلح و نفی عقد میگوید که مرویست
 در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه ابوداؤد و نسائی و دارمی و ابوالعلی و عبد الرزاق
 بار و ایات متعدده از وائل اشارت یا تخلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و الله اعلم
 و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقیهه از
 مذهب حنفی با اختلافاتی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیح آورده جانب اشارت را راجح
 ساخته است و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسجده در تشهد وقت تهلیل جماعه
 از ایشان بر آنند که اشارت بکنند و در مینه و واقعات و تجنیس و مختار النوازل و مضمرات و ولو لاجی
 و فتاوی کبری گفته اند که فتوی بر عدم اشارت است و در خلاصه الفقها و خزانه المفتیین گفته
 که مختار همین است و در ذخیره گفته که ظاهر روایت همین است و تعلیل کرده اند این جماعه در نفی آن
 که در نیازی بادت فعلی است که بدان احتیاج نیست پس ترک آن اولی باشد چه بنا بر مسکنیه و
 و قارست و درین فعل موافقت رخصه است پس اولی ترک آن باشد تحقیقاً للحنی لفته و جماعه دیگر
 گفته اند که آن مستحب است و حسن است و سنت است مانند آن از الفاطمی که دلالت بر قوت
 رجحان دارند همین است مروی از ائمه ثلاثه ماورانیست مذهب شافعی و مالک و احمد و غیر ایشان
 از ائمه اعصار و امصار و باین وارد است شده از صحاح اخبار و آثار و به تحقیق تنصیف کرده اند
 بدان مشایخ متقدمین و متاخرین و شیخ محقق ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مروی از محمد در کیفیت
 اشارت آنست که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل با وسط و تخلیق کند وسطی و ابهام را و ستاده
 کند مسجده را و مروی از ابی یوسف در امالی نیز همچنین است و این فرع تصحیح اشارت است از بسیار

از مشایخ آمده که اشارت نکند و این خلاف روایت و درایت است چه روایت از محمد که
این کیفیت اشارت قول ابی حنیفه است و مکرده است که اشارت کند بمسئله معاینه و منقول است
از حلوای که ایستاده کند انگشت را نزد لاله و بنهد نزد لاله الله تبارک و تعالی باشد و وضع
اثبات انتهای و سغاتی گفته است که تخصیص کرده محمد بن یحیی یعنی اشارت بمسئله در کتاب المشیقه
و روایت کرده در وی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میگردانید پیر
گفت ما تیر میکنیم آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانید میکنیم بفعل وی
و نیست قول ابی حنیفه و در خانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله است
است و روایت کرده آن را زابی یوسف در املا ابن امیر حاج در شرح منیه و زاهدی
گفته که متفق است روایت از اصحاب ثلثه ما جمیعاً که آن سنت است و همچنین از
مدینین و کوفیین و کثیر است در آن اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل کرده
سروجی از صاحب حاوی و مبنی المفتی و اجناس الناطقی و اقعات از اصحاب ماکه عقد کند
اختصر و بنصر او تحلیل کند و وسطی و ابهام را و همین است که ذکر کرده است امام محمد در موطا
و گفته است که این قول ابی حنیفه است و در مختار النوازل که تصنیف صاحب هدایه است
گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن است و در فتاوی مذکور است که اشارت میست
در نماز مگر نزد شهادت در تشهد و آن حسن است و در بعضی شرح نقایه مذکور است که مردی
از جمیع اصحاب ما آنست که سنت است و در تحفه گفته است که اشارت مستحب است و هو
الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند برداشتن سبابه بمبئی در تشهد از جمله سنن است
نزد ابی حنیفه و محمد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که بر ندارد و همچنین روایت کرده
شده است از ابی یوسف انتهای و فرموده است که مغرور نگرداند ترا قول او در ظاهر
اصول و در ظاهر روایت زیرا که ظاهراً گاهی برخلاف مختار الممه می باشد و در در البحار
و شرح او مذکور است که ما اشارت نمیکنیم بسبابه نزد تهلیل و مفتی به نزد ما خلاف آنست یعنی

خلاف عدم اشارت که آن اشارت است بر کیفیت عقد ثلث و خمسين چنانکه شافعی و احمد گفته
 و در محیط گفته است که سنت آنست که بر دار و درز و نفی و نه درز و اثبات و این قول ابی حنیفه
 و محمد است و بسیار است درین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد
 بر توأمی منصف ازین روایات که تصریح کرده اند در بعضی از آن که آن صحیح است یا صحیح یا مفتی
 است و در بعضی که آن سنت است یا مستحب یا حسن است بآثار در تشهد وقت شهادت
 پس بیشک عمل بدان اولی و احسن بود و چگونه بود و حال آنکه مؤید ساخته اند از ابا جواد
 صحیح و آورده در اثبات آن قولاً و فعلاً این ترجمه رساله مذکوره است و تطویل کلام درین مقام
 از جهت آن کرده شد که اهل این دیار درین باب براه تعصب و تعسف روند و در نفی آن
 مبالغه نمایند و حق خلاف آنست و الله اعلم انتهی کلام الشیخ و یضع یدیه حال التشهد علی فخذیه
 و لیفرج اصابعه مبسوطة لاکل التفریح بذاعذنا و عند الشافعی میسط اصابع الیسری و لیقبض
 اصابع الیمنی الا المبسوطة و بل لیشیر بالمسبوحة عند الشهادۃ عندنا فیہ اختلاف صحیح فی الخلاصه
 و البرازی انه لا یشیر و صحیح شراح الهدایه انه لیشیر و کذا فی الملتقط و غیره و صفتها ان یحلق من
 یدیه الیمنی عند الشهادۃ الابهام و الوسط و لیقبض البنصر و الخنصر و یشیر بالمسبوحة و یعقد ثلثه و خمسين
 بان یقبض الوسطی و البنصر و الخنصر و یضع رأس ابهامه علی حرف مفصل الوسطی الا وسط و یرفع
 الا اصابع عند النفی و یضعها عند الاثبات و یکره ان یشیر بکلنا بمسبوحة انتهی کذا فی شرح منیة المصلی
 لابرارهم الحلبی و یضع یمناه علی فخذ الیمنی و یشیر علی الیسری و میسط اصابعه مفرجة قلیلاً عاجلاً طرماً
 عند رکبته و المراهۃ تجلس متورکة و لا یأخذ الركبة هو الاصح لتوجه القبلة و لا یشیر لیسبابة عند
 الشهادۃ و علیه الفتوی کما فی الوالوالجیه و التجنیس و عمدة المفتی و عانته الفتاوی و لکن اما
 صحیح الشراح و لا یسمانما خرون کاکمال و الحلبی و البهنسی و الباقانی و شیخ الاسلام الحمد و غیرهم
 انه لیشیر لفعله علیه السلام و نسبو دیکم و الامام رحم بل فی متن در البحار و شرحه عذر الاذکار
 المفتی به عندنا انه لیشیر باسطا اصابعه کلها و فی الشرع بلا نیه عن البریان البصیح انه لیشیر بمسبوحة

صحیح
 مکتوبه

و حدها و بر فعا عند التقی و لیضعا عند الاثبات و احترزنا بالصحیح عما قبل لا یثیر لانه خلاف الدرایة
 و الروایة و یقولنا بالمسبحة عما قبل لیقعد عند الاشارة انتهى و فی العینی عن المتحفة الاصح انها مسبوقة
 و فی المحيط سنة انتهى کذا فی الدر المختار قوله و فی المحيط انها سنة یکن التوفیق بانها غیر مؤکدة انتهى
 کذا فی الطحاوی علی الدر المختار یدانکه در رفع سبابه فعل آخر انخصرت علی الله علیه و سلم
 متیقن غیر معلوم است و از خلفاء الراشدین رضی الله تعالی عنهم روایت فعل آن نیامده است
 عدم مرویست مثل جه تسمیه و رفع یدین را نکرده اند بلکه اخفاء تسمیه و عدم رفع یدین
 است و معتاد و معمول مذہب حنفیه همین است و همین دلیل است در ترک سبابه و از
 خلفاء راشدین بثبوت نرسیده است فعل آن و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما عدم
 مروی است و در شرح طریقہ محمدیہ حدیقة الندیة سیدنا عبد الغنی النابلسی رحمه الله آورده
 که ترک اشاره اولی است و مولانا برهان الدین صاحب ہدایہ در کنجیس و المزید آورده است
 کہ اشاره سبابه نکند زیرا کہ بنی صلوٰۃ بر سکون و وقار است و در فتاویٰ غرائب آورده است
 کہ صحیح همین است کہ برداشتن سبابه حرام است از جهت عدم تعرف در ناسخ و منسوخ و در خلاصہ کیدانی
 و خلاصہ جدیدہ و سند الاسلام و مجموعہ خانی و مسلک المتیقن در محرمات آورده است و در فتاویٰ
 عالمگیری آورده است کہ برداشتن سبابه مکروه است و فتاویٰ عالمگیری باجماع علماء ہندوستان
 در عہد اورنگ زیب بادشاہ شدہ است و در فتاویٰ سراجیہ نیز مکروه گفته و در منیۃ المفتی مکروه
 آورده و در قینۃ المفتی نیز مکروه گفته است و در شمنی اشاره سبابه را مکروه گفته است
 و صاحب شمنی محدث است و در محاکم الطالبین ناقل از مواہب الرحمن فی مذہب النعمان
 آورده است کہ این فعل منہی عنہ است و ایشان صوفی الشیخ ابن خاری علیہ الرحمہ در مسلک المتیقن
 آورده کہ اشاره سبابه در مذہب حنفیہ رحمه الله منہی است و در مذہب شافعی رحمه الله
 سنت است و در خزائنہ الروایات و خلاصۃ الکبریٰ آورده است کہ مختار همین است کہ ترک
 اشاره سبابه است در نماز و در متون مثل قدوری و کنز الدقائق و مسکین شرح کنز الدقائق

۲۲۳
 مکتوبہ فی سبب اول

و فتاوی قاضیخان و در کتب اصول فقه مثل توضیح و تلویح و نور الانوار و حسامی شامی
 اصلاً ذکر این مسئله اشاره نیست نه عدم و نه ثبوت و در کتب احادیث مسند امام ابوحنیفه
 مثل جواهر منبیه نیز نیست ظاهراً معلوم میشود که از زوائد است و از اصول نیست
 چنانچه در طحاوی حاشیه در مختار آورده است قوله و فی المبیط انها سنیة لیکن التوفیق
 با انها غیر موکده تصریح شد زوائد بودن اشاره سببه از عبارت طحاوی و حضرت امام
 ربانی قدس الله سره العزیز در مکتوبات تشریف بشرح و بسط تمام آورده است که اشاره
 سببه در نماز ممنوع است حرام و مکروه و اضطراب روات پانزده قسم آورده است
 بکدام عمل کرده شود بنا بر این ترک اشاره اولی است و صاحب حضرات القدس مولانا
 عبدالحکیم سیالکوٹی گفته بهرامی که در مابین عل و حرمت دایر گردد ترک آن اولی است
 و در فتاوی معصومیه که باجماع اهل بخارای شریف در عصر امیر کبیر امیر شاهراپی مرحوم
 و معصوم لقب او شان است اشاره سببه را منع کرده است که نکند و جناب علامه زمان
 قاضی ثنائی پانی پتی در مالابدا آورده است و در وقت خواندن تشهد عقد کند خضر و
 بنصره را و اشاره کند به وسطی از چهار مذهب مرویست لیکن مشهور مذهب امام عظم
 رحمه الله آنست که اشاره نکند و روی انگشتان متوجه قبله دارد و در قعه اولی
 بر تشهد زیاده نکند استغفار و در در مختار و شرح منیه المصلی آورده که صحیح در متون آنست
 که اشاره سببه نکند در خلاصه و فتاوی بزاز می و فتوی برین است لیکن صحیح در شرح آنست
 که اشاره سببه مستحب است نزد متون شرح متروک است و دیگر جمع در میان سنت و بدعت
 آید ترجیح جانب بدعت است و ترک کردن سنت زوائد مختلف اولی است ازین جهت که
 احتراز از منهیات باشد و امام عبد الوهید مناوی در کنوز الحقائق و امام ابو جعفر طحاوی
 در معانی الآثار آورده است حدیث که بنای نماز بر سکون و وقار است لقوله علیه السلام
 اسکنوا فی الصلوة رواه مسلم و فقها رحمهم الله تعالی حدیث سکون را اخذ کرده اند و حدیث

توجه اصابعه نحو القبلة یعنی روی انگشتان بطرف قبله باشند نیز اخذ کرده اند بنا برین مخالفت
 کرده اند و در شرح الیاس و سند الاسلام آورده است که برداشتن انگشت سیاه سنت است
 نزد امام شافعی رحمه الله علیه و در سراج الهدایه آورده است که روایات جواز سیاه محمول اند
 در ابتدای اسلام و منسوخ اند بعد از آن روایت کرده شده است از کرمی که گفت نظر کردم
 من در کتب نسخ و منسوخ از ابتدا الی انتها یافتیم از مذاهب امام شافعی رحمه الله علیه و جناب
 عمدة العارفین شیخ المشایخ حضرت شاه عبداللہ سید غلام علی صاحب المعروف بشاہ صفا دہلوی
 قدس اللہ سرہ العزیز در ملفوظات گفته اند که در نماز فرائض و سنت موکده انگشت سیاه را
 بندارند و در نماز نوافل بردارند که عمل بهر دو روایت کرده شود ہم بر احادیث و ہم بر
 قول فقہار جمہم اللہ علیہم اجمعین و در طوابع الانوار محشی در مختار شیخ محمد عابد محدث انصاری
 مدنی سند می رسد آورده است از مبیت و مفت کتاب که اشاره سیاه ممنوع است
 نزد فقہاء و فقہار جمہم اللہ صاحب دیانت و حقیقت بودند این بنود که مردم را بلغزش اند از نزد
 و از امر متحسن مخالفت نمایند و باز دارند نزد این بزرگواران حدیث بصحت نرسیده است
 و اضطراب در روایات و کیفیت دیدند امر را در محلل را ممنوع فرمودند و در محیط القاضی
 البرہانی در جلد الثانی آورده است که کسیکه اقرار نکند به بعضی انبیاء علیہم السلام یا عیب
 کند نبی را بچیز یا راضی نباشد از سنت سنت ہائی پیغمبران علیہم السلام پس آنکہ تحقیق
 کافر است و عبارت محیط برہانی این است نوع آخر فیما یبوء الی الانبیاء علیہم السلام و من
 لم یقر بعض الانبیاء او عاب نبیاً بشئ اولم یرض من سنن المرسلین فقد کفر انتہی ہر گاہ
 فقہار جمہم اللہ تعالیٰ درین جا حرام و مکروه گفته باشند حکم مخالفت باید کرد اعادنا اللہ
 من غایۃ الافراط و التفریط و عبارات کتب بحسب مسطور الذیل است بنظر انصاف و تعمق
 ملا حظہ باید نمود و استحقاق را از دست نباید داد نزد مسکین محمد مرید محی الدین حصہ اللہ
 بمزید العلم و الیقین عفا اللہ عنہ این است کہ فقہار جمہم اللہ حدیث نہیں بیان نکرده اند

نظر بطرق مختلفه کرده مانعت نموده اند و محدثین رحمهم الله عليهم اجمعین تاریخ حدیث را بیان ننموده اند که این فعل بکدام وقت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور آمده تاریخ معدوم است و کیفیت واحد نیست بلکه تخلف است و هر یک صاحب مروی معی صحت روایت خود است ازین متقیص بیکه گرمی آید ازین سبب ترک اشاره سبا به اولی است زیرا که سنت زوائد است و مضطرب و کیفیت آخر متیقن معدوم است لکن در تمام عمر یکبار یا دو بار باید کرد از جهت مروی اگر سنت باشد روز جزا در و غیر من ترک سنتی لم تنله شفاعتی داخل نشود و این استفتاء بر چند اقسام تحریر یافت القسم الاول در بیان روایت که سبا به را در نماز نه بر دارد و فتوی برین است سوال چون در حالت قعد که باشد ان لا اله الا الله برسد انگشت سبا به دست راست ایستاده کند یا نه جواب نه و علیه الفتوی انتهى کذا فی مجموعه سلطانی واصله ای رفع المیسجة فی الصلوة فی التشهد عند اشهد ان لا اله الا الله و قد روی رفع المیسجة فی الصلوة فی التشهد فی الصحاح عن البنی صلی الله علیه وسلم مع ان الصلوة موضع سکون و وقار حتی کره فیها الالتفات انتهى کذا فی الطریقة المحمدية واصله ای اصل هذا حکم (رفع المیسجة) فی حال قراة التشهد عند قوله اشهد ان لا اله الا الله یرفعها عند التقی و یضعها عند الاثبات کما قالوا و قد روی ذلك فی الاحادیث الصحاح عن البنی صلی الله علیه وسلم مع ان الصلوة موضع سکون و وقار ای حکم و زراعت حتی کره فیها الالتفات بالوجه بلا فساد یا و بالصدر مع فساد یا قال نه شرح الدرر و کره التفات بان یلوی عنقه لالحاجة و لو حول صدره عن القبلة فسدت صلواته ثم مسألة الاشارة بالمیسجة فی التشهد فیها خلاف بین علمائنا قال الوالد رحمه الله تعالى فی شرحه علی شرح الدرر اعلم انه اختلف مشایخنا فی الاشارة بالسبابة جین التشهد فی المنصرا انه لا یشیر و فی الخلاصة انه لا یشیر و فی السراج الوهاج من مشایخنا من قال انه لا یشیر لان فیما زیادة رفع لا یحتاج الیه فالترک اولی لان بنی الصلوة علی السکينة و الوقار فی الواو الحجة

والتجئيس عليه الفتوى وفي عمدة المفتي الاشارة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله حسن لاختلاف
 فيه وقال ابو يوسف لعقد الخضر والبصر ويجلق الوسط ويشير بالسبابة وقيل لا يشير عليه الفتوى
 وفي مدينة المفتي ويكره ان يشير عند كلمة الشهادة وفي فتح القدير وعن كثير من المشايخ لا يشير
 اصلا وهو خلاف الدراية والرواية ويكره ان يشير بمسبتيه وعن الحلواني لقيم الاصح عند لا اله
 وليضعها عند الا الله ليكون الرفع للنفي والوضع للاثبات اه وتامه هناك في تقرير اصل المسئلة
 في تحويل الراس بمينة وليسرة انه مقيس على الاشارة في التشهد بالمسبحة الرفع للنفي والوضع
 للاثبات مع ان الصلوة احق بترك الحركة فيها لا يتناها على السكون والوقار انتهى كذا
 في الحديث الندية شرح الطريقة المحمدية في جلد الثاني لمولانا العلامة الشيخ سيدنا عبد الغني
 النابلسي رحمه الله تعالى والتعجب عن الشيخ ابن الهمام انه قال وعن كثير من المشايخ
 لا يشير الاشارة وهو خلاف الدراية والرواية ففي مقابلة الاكثر قول الواحد معتبر وكاف
 ففي شرح الوقاية وفيما اجتمع عليه الجمهور لا يعتبر خلاف الاقل انتهى قال العالم العلامة
 والحبر الفهامة مولينا برهان الدين صاحب الهداية رحمه الله تعالى في التجئيس والمزيد
 ولا يشير بالسبابة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله وعليه الفتوى لان مبنى الصلوة على السكينة
 والوقار انتهى وفي خلاصة الكبرى واذا انتهى الى قوله اشهد ان لا اله الا الله لا يشير بالمسبحة
 والمختار انه لا يشير لان مبنى الصلوة على السكينة والوقار انتهى وفي المضمرات عن الكبرى
 ولا يشير بالسبابة وعليه الفتوى في غنية المصلي عن الوقعات وفي الكافوري عليه الفتوى
 انتهى كذا في معصوميه المعروف بابل بخارا وانتهى الى قوله اشهد ان لا اله الا الله لا يشير
 باصبعه السبابة لليد اليمنى لم يذكر محمد رحمه الله في الاصل فقد اختلف المشايخ فيه منهم
 من قال لا يشير وفي الكبرى وعليه الفتوى ومنهم من قال لا يشير ثم قال كيف يصنع وعلى
 عن الفقيه ابى جعفر الهندواني رحمه الله انه قال لعقد الخضر والبصر ويجلق الوسطي مع
 الابهام ويشير بسبابة وفي الغياثية لا يشير بالسبابة عند التشهد هو المختار انتهى كذا في

خزائنه الروايات ولا يشير بالسبابة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله في الصلوة وعليه الفتوى
كذا في بحر الفتاوى وفي القنية انه لضع يداه على فخذه او ركبته بحيث يكون اطراف
اصابعه عند ركبته وفي شرح الطحاوي لضعها على ركبته كما في الركوع موهما اصابعه نحو
القبلة بمسوحة اراد بالمسوحة خلاف المقبوضة لاختلاف المضمومة وقد جاء عن علماءنا
في بعض الروايات انه يفعل كما يفعل الشافعي رحمة الله عليه وهو ان يعقد الخنصر والبنصر
ويحلق بين الوسطى والابهام براسهما ويشير بالسبابة عند التلفظ بالشهادتين هكذا ذكر في الذخيرة
وذكر في الزايدى انه اتفق بالروايات عن اصحابنا ان الاشارة بالمسححة سنة عن ابي نصر
بن سلام ليس في الاشارة اختلاف العلماء انه يفعلها وفي المضمرات والخلاصة والمختار انه
لا يشير انتهى كذا في البرجندى شرح المختصر الوتاية القسم الثاني در بيان روايات كراميت
اشاره سبابة در نماز در وقت خواندن تشهد وفي فتاوى العالمكيرية واذا انتهى الى قوله
اشهد ان لا اله الا الله يشير بالمسححة والمختار انه لا يشير كذا في الخلاصة وعليه الفتوى وكذا في
المضمرات ناقلا عن الكبرى وكثير من المشايخ لا يرون الاشارة وكرها في منية المفتي كذا
في التبيين انتهى وفي فتاوى السراجية وينبغي ان ينتهي اليهم بالسكينة والوقار بكرة ان يشير
بالسبابة في الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار انتهى وفي الشمني تذكر الاشارة
وذكرها المنيته المفتي وفي قنية المفتي رفع السبابة اليمنى في التشهد عند التشهد عند التمهيل مكره
وفي منية المفتي تذكر الاشارة انتهى ولا يشير بالسبابة كما في الوقعات والمضمرات والفتاوى
الكبرى حيث قال فيها وعليه اى على عدم الاشارة الفتوى وفي الخلاصة وخزائنه المفتين
والكبرى والغياثية وغيرها وهو اى عدم الاشارة المختار وفي الذخيرة وهو اى عدم الاشارة
ظاهر الرواية وفي السراجية بكرة ان يشير بالسبابة في الصلوة هو المختار وفي منية المفتي بكرة
الاشارة كذا في شرح النفاية للشمني القسم الثالث في بيان حرمة الاشارة بالسبابة
يعني روايات حرمة اشاره سبابة در نماز در وقت تشهد وفي الخبر انه يكتب بكل اشارة

محرمات نماز در شرح کیدانی میگوید که آن چهارده اند به لحام اند اول بلند خواندن بسم الله نزد امام اعظم رحمه الله علیه و دوم ایمن بلند گفتن سیدم التفات کردن جانب چپ و راست با تحویل بعضی روی چهارم دیدن بطرف آسمان پنجم تکبیر بر ستون و غیره در نماز فرض واجب ششم برداشتن دو دست در محل غیر مشروع و چون در رکوع و غیره مقیم برداشتن انگشتان از زمین در رکوع و سجود اما برداشتن یکپایی در سجده مکروه است و هر دو پای منفرد نماز است چنانچه در کیدانی مذکور است ششم نشستن بر دو پاشنه در تشهد نهم بازی کردن بهر چه دیدن خود کمتر از سه بار دهم اشارت سبابه نزد شهادتین خواندن نزد بعضی سنت و مستحب گویند یازدهم یک جانب سلام دادن و دوازدهم قنوت در غیر محل و تر خواندن سیزدهم بعضی لفظ زیاده کرده در تکبیر و ثنا و تسبیحات و تشهد بر سنت چون بعد الله اکبر اجل و اعظم و ارحم بعد ثنا تقدس اسماء و بعد تسبیح رکوع الکبریم سبحانک ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی و بعد تسبیح سجود الوهاب سبح قدوس ربنا و الملائکه و الروح و بعد تشهد لا اله الا الله محمد رسول الله خواندن چهاردهم ترک واجب کردن انتی کذافی سند الاسلام تصنیف سید فتح الله حنفی و ایشان فی الشیاء بخاری رحمه الله علیه در مساک المتقین در محرمات نماز آورده که نزد ما حنفیه برداشتن سبابه نهی است بیا

در حق می
این کتاب در
عمر شاه باو شده
غازی شده است

۲
صفحه ۳۸
شماره

در فتاوی فقه کیدانی	نیز در شرح جامی دانی	ذکر کرده محرمات نماز	ذکر سازیم مادرینجا باز
تسمیه را بلند بر گفتن	گفت باشد محرم او بنظین	جهر کردن بلفظ آمین باز	باشد از این قبل درون نماز
چونک آمین بگفتن ست دعا	پس بنا دعاست براحقا	شافعی جهر کردن این دو	به یقین دان شد است اخذ و
است چپ نظر در آن بنگام	که به تحویل بعضی ست سلام	نگردد که گوشه چشمان	بکجی رو میباح باشد آن
چونکه کرد بنوک چشم نظر	که باصحاب خویش پنیام	هم نظر سو آسمان کردن	پس حرام ست آنچنان کردن
تکبیر کرده غیر عذر نماز	بگذار بود محرم باز	باشند این حکم در فرض و وجوب	در قطع چنین بکن محسوب
آنچه رفع یدین گشت ثبوت	نزد تکبیر افتتاح قنوت	نزد تکبیر است در عیدین	غیر از اینها حرام رفع یدین

شافعي در ركوع رفع دست: گفت نه در حرام نيكو است: رفع انگشتها از روى زمين: در ركوع سجود نهي چنين
 دو قدم از زمين شود آزاد: در سجود آن نماز است فساد: انچه چنين هر دو پاشنه شست: در نماز از محرمات او هست
 بازى كى دن بجا همائى بدن: كم رسته بار او حرام است: بگردسته رتبه نماز تباها: كم رسته بار او شست گناه
 ذكر كرد آن بزرگ علامه: در تشهد كسب بسيابه: مثل اهل حديث اشارت كرد: گفت در نزد ما نهي اى مرد
 شافعي گفته است اشارت است: يعنى با صبح شهادت دست: الخ منها الاشارة بالسباية عند قوله اشهد ان
 لا اله الا الله هو المختار وعليه الفتوى واهل الحديث يقبضون اصابع يدهم اليمنى ويتركون
 السباية والابهام ويضعونها على الفخذ فاذا يبلغون الى الشهادتين يشيرون بالسباية في المحيط
 والمعنى ثم اذا اخذ في التشهد وانتهى الى قوله اشهد ان لا اله الا الله اهل الشير باصبعه السباية
 من يده اليمنى لم يذكر محمد رحمه الله عليه في الاصل وقد اختلف المشايخ فيه منهم من قال لا يشير
 في الخلاصة والمختار انه لا يشير في غيبة المصلى وعليه الفتوى في الغياض هو المختار في الغريب
 والصحيح ان الاشارة حرام في المحيط والمعنى ومنهم من قال لا يشير وذكر محمد رحمه الله في غير
 رواية الاصول حديثا عن النبي عليه السلام انه كان لا يشير ثم قال هذا قولى وقول ابن حنيفة
 رضى الله عنه ثم كيف يصنع عند الاشارة حكى عن الفقيه ابى جعفر قال يعقد الحنصر والبصر
 ويحلق الوسط مع الابهام ويشير بسبايته في شرح الكيدانى شمس الدين ويشير بالسباية
 ما يلى الابهام عند اشهد ان لا اله الا الله فرغ عند لا اله ويضع عند الا الله كما التقى
 والاثبات وفيه اشارة الى انه لا يشير وهذا ظاهر اصول اصحابنا وعليه الفتوى انتهى كذا
 فى فتاوى معصومية المشهورة لفتاوى اهل بخارا والعاشرين المحرمات الاشارة بالسباية
 التى هى جنب الابهام فى التشهد كابل الحديث يسيد مثل فعل اهل الحديث فانهم يشيرون
 بالمسبحة عند قوله فى التشهد اشهد ان لا اله الا الله فى الواقعات ولا يشير بالسباية عند
 قوله اشهد ان لا اله الا الله وعليه الفتوى لان مبنى الصلوة على السكينة والوقار وفى
 مبنى المصلى رفع السباية اليمنى فى التشهد عند التهليل مكره وفى الواو الواجبة والتجسس وعليه

الف
 ورق ٢١٣
 قلمى

ورق ۹
مسی

الفتوی لان مبنى الصلوة على السكون انتهى كذا فى البفيض الصمدانى على فقه الكيدانى
ولا يشير بسبابة عند التشهد وعليه الفتوى كما فى الوالوالجيه والتجنيس وعمدة الفتاوى و
عامه الفتاوى وفى الخلاصة والغيثية وهو المختار وعليه الفتوى وكذا فى الوقعات
الحسامية والناظر خانيه وفى المضمرة الفتوى على انه لا يشير وكذا فى الوالوالجيه وفى العقابيه
لا يشير هو المختار وفى الكبرى وعليه الفتوى ونقل الشيخ لطف الله بن عثمان فى رساله الفها
فى الاشارة عن ما تقدم عن شرح المختصر والمينة والى المكارم ومختارات النوازل خزائن
والذخيرة والخزانة الكبرى وغور الاذكار شرح درر البحار انه قال وظاهر الرواية وقال صاحب
الكيدانى انها وفى الخلاصة الجديدة الاشارة بالمسبحة فى التشهد عند قوله لا اله الا الله
حرام وفى السراجية يكره ان يشير بالسبابة عند التشهد هو المختار وفى قينة المينة رفع السبابة
اليمنى فى التشهد عند التشهد عند التهليل مكرهه وفى الشمنى تكره الاشارة ذكره فى فنية المفتى
انتهى كذا فى طولح الانوار شرح الدر المختار للعالم العلامة المحدث الشيخ محمد عابد الانصارى
المدنى رحمه الله تعالى القسم الرابع در بيان ظاهروايت ظاهر روايت ان است مشهور
وازاصول نذهب امام اعظم رحمه الله عليه كاشاره بسبابة نمكند در نماز چنانچه جناب
عمدة المحدثين شيخ عبدالحق دهلوى در شرح سفر السعادت آورده است وجواب قاضى ثنائى
پانى پتى در مالا بد آورده است كه مشهور نذهب امام اعظم رحمه الله عليه برين است كه
انگشت سبابه را بر ندارد در نماز و روى انگشتان بسوى قبله دارد و در ترغيب الصلوة
وصلوة مسعودى وغيره كتب فقه آورده است و همچنين در متون است و در بنية و واقعات
وتجنيس ومختار النوازل ومضمرات و والوالجى و فتاوى كفته اند كه فتوى بر عدم اشارت است
و در خلاصه وخزانة المفتين گفته كه مختار همین است و در ذخيره گفته كه ظاهر روايت همین است
و تعليل كرده اند اين جماعه در نفى آن كه در نيجاز يادت فعلى است كه بدان احتياج نيست
پس ترك آن اولى باشد چه بناى نماز بر سكينة و وقار است و درين فعل موافقت

رخصه است پس اولی باشد تحقیقا للمخالفة کذا فی شرح سفر السعادت والیضاد در ذریعہ گفته است
 کہ بعضی گفته اند کہ برداشتن سبایه یعنی در تشهد از جمله سنن است نزد ابی حنیفه و محمد و
 شافعی و در ظاهر اصول آنست کہ بر ندارد و همچنین روایت کرده است از ابی یوسف
 رحمہ اللہ انتہی کذا فی شرح سفر السعادت چون رکعت دوم تمام کند پائی چپ را بگستراند
 و بران بنشیند و پائی راست را ایستاده دارد و انگشتان ہر دو پا را متوجہ قبلہ دارد
 و ہر دو دست را ہر دو ران دارد و انگشت خنصر و بنصر از دست راست عقد کند
 و وسطی و ابهام را حلقہ کند و انگشت شہادت را کشادہ دارد و تشہد بخواند و وقت
 شہادت اشارہ این اشارہ از ائمہ اربعہ و لیست لیکن مشہور مذہب امام اعظم
 آنست کہ اشارہ نکند و انگشتان ہر دو دست متوجہ قبلہ دارد و در قعدہ اولی بر
 تشهد زیادہ نکند انتہی کذا فی مالابد از جناب قاضی ثناء اللہ پائی پتی رحمہ اللہ اما ظاہر
 روایت آنست کہ ابتدا از التحیات کند شب معراج رسول علیہ السلام ابتدا از التحیات
 کرد و قراۃ تشهد را مقدار بعدہ و رسولہ برساند انگشت برآوردیانیہ خواجہ امام زاہد
 فخر الدین رحمۃ اللہ علیہ مشیخہ را درس میکرد و روایت بیرون آمد کہ لقول ابو حنیفہ
 و محمد رحمہما اللہ بر نیار و دلیل میکند کہ لقول ابو یوسف رحمہ اللہ بر آوردنی است
 چون برآرد چگونه برآرد فقیہ ابو جعفر رحمہ اللہ گفته کہ ابہام را با وسطی حلقہ گیرد و سبایہ
 را برآرد و بعضی گفته اند کہ عقد پنجاہ و سہ گیرد انتہی کذا فی عملوۃ مسعودی چون در التحیات
 خواندن تا اشہدان لا الہ الا اللہ رسد انگشت شہادت برآوردیانی خواجہ امام فخر الدین
 زاہد شاہ بخیرہ را درس میگفت و روایت بیرون آمد کہ لقول امام اعظم و امام محمد رحمۃ اللہ
 علیہما بر نیار و الخ کذا فی ترغیب الصلوۃ فی الوقعات الحسامیۃ و لا یشیر بالسبایۃ عند
 قولہ اشہدان لا الہ الا اللہ و علیہ الفتوی انتہی کذا فی قرآنخوانی و فی شرح الکیدانی الشافعی
 و لا یشیر بالسبایۃ یا بلی الاہام عند اشہدان لا الہ الا اللہ فرغ عند لا الہ الا اللہ و یضع عند

الا ان شاء الله تعالى والاثبات وفيه اشارة الى انه لا يشير بهذا ظاهر اصول اصحابنا وعليه الفتوى
 انتهى كذا في فتاوى سلطنة القسم الخامس در بيان روايات كه توجه اصابع بسوى
 قبله دارد در متون بسوى قبله است نه حكم رفع است و نه عدم رفع و در شروع رفع
 سبابه آورده است و مسكين شرح كنز الدقائق توجه اصابع بقبله باشد و در شرح كنز الدقائق
 بحر الرائق آورده است در خلاصه والواجب والتجسس آورده كه فتوى برين است كه سبابه رانه بردارد
 و ترجيح در رفع القدير است كه بردارد و در نسخة الخالق محشى بحر الرائق آورده كه پس نه
 برد و طرايق است در متون نه بردارد و در شروع بردارد و همچنین در در المختار و شرح
 مينة ابراهيم حلى آورده است و در شرح شرعة الاسلام سيد على زاده آورده هر دو روايت
 را در آخر گفته كه فتوى برين است كه سبابه رانه بردارد كه بناى نماز بر سكون است و نزد متون
 شروع متروك است قال و وضع يديه على فخذه و بسط اصابعه و تشهد يدي ذاك في
 حديث وائل رضى الله عنه ولان فيه توجيه اصابع يديه الى القبلة انتهى كذا في الهداية ولا يرفع
 يديه الا في تكبيرة الاولى فاذا رفع راسه من السجدة في الركعة الثانية افرش رجله اليسرى
 فجلس عليها و نصب اليمنى نصبا نحو القبلة و وجه اصابعها نحو القبلة و وضع يديه على فخذه
 و بسط اصابعه انتهى كذا في القدوري قوله موجه اصابعه نحو القبلة انتهى كذا في بسوط و
 وجه اصابعه نحو القبلة و وضع يديه على فخذه و بسط اصابعه و هي انتهى كذا في كنز الدقائق
 و يوجه اصابعه نحو القبلة و يضع يمينه على فخذه اليمنى ويسره على اليسرى و بسط اصابعه انتهى
 كذا في تنوير الابصار و يوجه اصابعه في المنصوبة نحو القبلة هو السنة في الفرض والنفل و يضع
 يمينه على فخذه اليمنى ويسره على اليسرى و بسط اصابعه مفرجة قليلا عابجا لافها عن كسبية
 والمرأة فجلس متوركة ولا يخذ الركبة بمواضع لتوجه للقبلة ولا يشير بسبابته عند الشهادة
 وعليه الفتوى كما في الواو الحجة والتجسس و عمدة المفتي و عامة الفتاوى ولكن المعتمد بالصحة
 ولا سيما لما خرون كالكمال والحلبى والهنسى والباقانى و شيخ الاسلام الجرد وغيرهم انه لا يشير

در رفع يديه

در رفع يديه

صفحة ۲۱
بجانبی

بفعله عليه السلام ونسبوه بمحمد والامام رهما الله بل في متن در البحار وشرحه عزرا الاذكار المعنى
 عندنا بشير باصا لبعه كلها كذا في الدر المختار ويضع يديه حال التشهد على فخذه ويفرج
 اصابعه مبسوطة لكل التفرج نذا عندنا وعند الشافعي يبسط اصابع اليسرى و يقبض اصابعه
 اليمنى الا المبسوطة وبل بشير بالمبسوطة عند الشهاداة عندنا فيه اختلاف صحيح في الخلاصة والبرازي
 انه لا يشير وصح شرح الهداية بشير كذا في الملتقط انتهى كذا في شرح المنية المصلى للبراهيم الجلي
 ووجه اصابعه نحو القبلة قوله ووضع يديه على فخذه وبسط اصابعه يعني وضع يده اليمنى على
 فخذه اليمنى ويده اليسرى على فخذه اليسرى لحديث مسلم عن ابن عمر مرفوعا كذلك اشار الى
 رد ما ذكره الطحاوي انه يضع يديه على ركبتيه ويفرق اصابعه كماله الركوع لحديث مسلم ايضا
 عن ابن عمر كذلك وزاد فيه وعقد ثلاثه وخمسين واشار بالسبابة ورجح في الخلاصة الكيفية
 الاولى فقال ولا ياخذ الركبة هو الاصح فتحمل الكيفية الثانية في الحديث على الجواز والاولى
 على بيان الافضلته وعلل له في البدل بان على الكيفية الاولى تكون الاصابع متوجهة الى القبلة
 وعلى الثانية الى الارض لكنه لا يتم الا اذا كانت الاصابع عطففت على الركبة اما اذا كانت ممتدة
 عند الراس الركبة فلا يتم الترجيح وعلى اعتبار هذه الكيفية الثالثة ما في جمع التفاريق عن محمد انه
 يكون الاطراف الاصابع عند الركبة كما نقله في المجتبى واشار ببسط الاصابع الى انه لا يشير
 بالسبابة عند الشهادتين وهو قول كثير من المشايخ وفي الوالو الجية والتجيس عليه الفتوى لان
 مبنى الصلوة على السكون وكرهما في منية المصلى ورجح في فتح القدير القول بالاشارة وانه
 مروى عن ابي حنيفة كما قال محمد فالقول بعدهما مخالف للرواية والدراية ورواها في صحيح مسلم
 من فعله صلى الله عليه وسلم وفي المجتبى لما اتفقت الروايات عن اصحابنا جميعا في كونها مستترة
 وكذا عن الكوفيين والمذنبين وكثرة الاخبار والاشارة كان العمل بها اولى انتهى كذا في بحر الرائق
 قوله ورجح في فتح القدير القول بالاشارة اى مع قبض الاصابع كما بوضوح عبارة الفتح
 وبه صرح في منية المصلى حيث قال فان اشار ليعقد الخنصر والنصر ويحلق الوسطى بالابهام ويقبض

صفحه ١٢١
 مصر

الرواية الثانية
 ٣٢٥
 مصر

اليد

السبابة اذ فالاشارة انما هي على كيفية خاصة عندنا وهي العقد المذكور كما هو المذكور في عامة الكتب
 كالبدائع والنهاية والمعراج وشروح المنيّة والقنستانى والنهر والطهيري وشرح النفاية وغير
 غيرهما واما ما نقله في الشرح بالنية عن البرهان من انه ليس ولا يعقد فهو قول ثالث لم ار من عول
 عليه ولا من نقله سواه فالعمل على ما في كتب المذهب من القولين احدهما وهو المشهور لبسط
 الاصابع بلا اشارة والثاني الذي رجحه المتأخرون عقد الاصابع عند الاشارة انتهى كذا في
 نسخة الخاق على بحر الرائق ويضع القاعد يديه على ركبة كما في الركوع وعن محمد رحمه الله تعالى
 يضع يديه على فخذه بحيثه يكون اطراف الاصابع عند ركبة موجهما لاصابع يديه نحو القبلة قوله
 بسوطة احتراز عن قول الشافعي فان عنده فان يقبض الخنصر والبنصر والوسطى عن اليد اليمنى
 ويرسل المسبحة عند لاله الا الله ليشير الى وحدانية الله تعالى وفيه اشارة الى انه لا يخلق شيئا
 من اصابعه ولكن ليشير برفع السبابة وعليه كلام الهداية وعن الامام الحلو اني رحمه الله ليقم
 اصبعه عند قوله لاله ويضعها عند قوله الا الله ليكون النصب كالنفي والوضع كالاثبات وقال
 الايشير وعليه الفتوى لان ثبني الصلوة على السكينة كذا في الواقيات انتهى كذا في الشرح شرحه الاسلام
 لسيد علي زادة ووجه اصابعه نحو القبلة ووضع يديه على فخذه وبسط اصابعه وهي المارة متورك
 وقرأ المصلي تشهد ابن مسعود رضي الله عنهما كذا في الشرح الملامسكين على متن كنز الخفي لقسم ساس
 وبيان اشارة سبابة كه از مذهب جناب امام شافعي رحمه الله عليه ست ودر مذهب حنفي
 مني عنه ست وحكي بعض اصحابنا انه يعقد الخنصر والبنصر ويخلق الوسطى مع ابهامه ويشير بالسبابة
 ويقمها عند قوله لاله ويضع عند قوله الا الله هو مذهب الشافعي رحمه الله انتهى كذا في شرح السائر
 وقعد ثاني يمينه قعدة اول ست وزنان را توک نشستن يعني هردو يميني جانب راست برآرد
 وبرسرین نشیند وند امام شافعي رحمه الله عليه در قعدة خنصر وبنصر دست راست بندد ووسطی
 باهام حلقه کند و بانگشت وقت تشهد گفتن اشارت کند واین روایت از علماء ما نیز آمده است
 این را در شرح دقایق گفته است انتهى كذا في سند الاسلام هم والركعة الثانية كالاولى لكن

در الشرح بالنية عن البرهان من انه ليس ولا يعقد فهو قول ثالث لم ار من عول عليه ولا من نقله سواه فالعمل على ما في كتب المذهب من القولين احدهما وهو المشهور لبسط الاصابع بلا اشارة والثاني الذي رجحه المتأخرون عقد الاصابع عند الاشارة انتهى كذا في نسخة الخاق على بحر الرائق ويضع القاعد يديه على ركبة كما في الركوع وعن محمد رحمه الله تعالى يضع يديه على فخذه بحيثه يكون اطراف الاصابع عند ركبة موجهما لاصابع يديه نحو القبلة قوله بسوطة احتراز عن قول الشافعي فان عنده فان يقبض الخنصر والبنصر والوسطى عن اليد اليمنى ويرسل المسبحة عند لاله الا الله ليشير الى وحدانية الله تعالى وفيه اشارة الى انه لا يخلق شيئا من اصابعه ولكن ليشير برفع السبابة وعليه كلام الهداية وعن الامام الحلو اني رحمه الله ليقم اصبعه عند قوله لاله ويضعها عند قوله الا الله ليكون النصب كالنفي والوضع كالاثبات وقال الايشير وعليه الفتوى لان ثبني الصلوة على السكينة كذا في الواقيات انتهى كذا في الشرح شرحه الاسلام لسيد علي زادة ووجه اصابعه نحو القبلة ووضع يديه على فخذه وبسط اصابعه وهي المارة متورك وقرأ المصلي تشهد ابن مسعود رضي الله عنهما كذا في الشرح الملامسكين على متن كنز الخفي لقسم ساس وبيان اشارة سبابة كه از مذهب جناب امام شافعي رحمه الله عليه ست ودر مذهب حنفي مني عنه ست وحكي بعض اصحابنا انه يعقد الخنصر والبنصر ويخلق الوسطى مع ابهامه ويشير بالسبابة ويقمها عند قوله لاله ويضع عند قوله الا الله هو مذهب الشافعي رحمه الله انتهى كذا في شرح السائر وقعد ثاني يمينه قعدة اول ست وزنان را توک نشستن يعني هردو يميني جانب راست برآرد وبرسرین نشیند وند امام شافعي رحمه الله عليه در قعدة خنصر وبنصر دست راست بندد ووسطی باهام حلقه کند و بانگشت وقت تشهد گفتن اشارت کند واین روایت از علماء ما نیز آمده است این را در شرح دقایق گفته است انتهى كذا في سند الاسلام هم والركعة الثانية كالاولى لكن

در الشرح بالنية عن البرهان من انه ليس ولا يعقد فهو قول ثالث لم ار من عول عليه ولا من نقله سواه فالعمل على ما في كتب المذهب من القولين احدهما وهو المشهور لبسط الاصابع بلا اشارة والثاني الذي رجحه المتأخرون عقد الاصابع عند الاشارة انتهى كذا في نسخة الخاق على بحر الرائق ويضع القاعد يديه على ركبة كما في الركوع وعن محمد رحمه الله تعالى يضع يديه على فخذه بحيثه يكون اطراف الاصابع عند ركبة موجهما لاصابع يديه نحو القبلة قوله بسوطة احتراز عن قول الشافعي فان عنده فان يقبض الخنصر والبنصر والوسطى عن اليد اليمنى ويرسل المسبحة عند لاله الا الله ليشير الى وحدانية الله تعالى وفيه اشارة الى انه لا يخلق شيئا من اصابعه ولكن ليشير برفع السبابة وعليه كلام الهداية وعن الامام الحلو اني رحمه الله ليقم اصبعه عند قوله لاله ويضعها عند قوله الا الله ليكون النصب كالنفي والوضع كالاثبات وقال الايشير وعليه الفتوى لان ثبني الصلوة على السكينة كذا في الواقيات انتهى كذا في الشرح شرحه الاسلام لسيد علي زادة ووجه اصابعه نحو القبلة ووضع يديه على فخذه وبسط اصابعه وهي المارة متورك وقرأ المصلي تشهد ابن مسعود رضي الله عنهما كذا في الشرح الملامسكين على متن كنز الخفي لقسم ساس وبيان اشارة سبابة كه از مذهب جناب امام شافعي رحمه الله عليه ست ودر مذهب حنفي مني عنه ست وحكي بعض اصحابنا انه يعقد الخنصر والبنصر ويخلق الوسطى مع ابهامه ويشير بالسبابة ويقمها عند قوله لاله ويضع عند قوله الا الله هو مذهب الشافعي رحمه الله انتهى كذا في شرح السائر وقعد ثاني يمينه قعدة اول ست وزنان را توک نشستن يعني هردو يميني جانب راست برآرد وبرسرین نشیند وند امام شافعي رحمه الله عليه در قعدة خنصر وبنصر دست راست بندد ووسطی باهام حلقه کند و بانگشت وقت تشهد گفتن اشارت کند واین روایت از علماء ما نیز آمده است این را در شرح دقایق گفته است انتهى كذا في سند الاسلام هم والركعة الثانية كالاولى لكن

لا شاد ولا تعوذ ولا رفع يديه فيها واذا انتمها افتراش رجله اليسرى وجلس عليها ناعبا مينا
 موجهها اصابع نحو القبلة واضعا يديه على فخذه موجهها اصابع نحو القبلة بسوطة نش وفيه
 خلافت الشافعي رحمه الله عليه فان عنده يعقد الخصر والبصر ويحلق الوسطى والا بهام
 ويشير بالسبابة عند التلفظ بالشهادتين مثل هذا جازع من علماءنا ايضا انتهى كذا في شرح الوفا
 لكن قال في المصنعات وفي الواحلي والخلاصة الفتوى على انه لا يشير شيخ مع شرح الوقاية
 واشاره كردن بسبابه در هر دو تشهد همچو اهل حديث كذا في الخلاصة الكيداني ومعدن ^{الفتاوى}
 يشير بالسبابة اذا انتهى الى الشهادتين كذا في الوقايع فان شد يعقد الخصر والبصر و
 يحلق الوسطى بالا بهام كذا في مبنية المصلي يكره ان يشير بالسبابة في الصلوة عند قوله اشهد
 ان لا اله الا الله هو المختار كذا في فتاوى سراجي في مواهب الرحمن في مذهب النعمان
 بنده الفعل منى عنه في صحيح الفتوى يعني در نزد شهادتين اشارة بسبابه كردن هم فتوى
 اهل علماء است ودرنا كردن نیز فتوى ليكن ودر صحيح الفتوى منى عنه است انتهى كذا في
 محكم الطالبين ابيات ذكر كردن بزرگ علامه در تشهد كس بسبابه مثل اهل حديث اشارة
 گفت در نزد ماست نه ^{در} شافعي گفته است اشارة يعني باصح شهادت است انتهى كذا في مسلك المتقين
 والآشارة بالسبابة مذهب الشافعي رحمه الله عليه ان النبي صلى الله عليه وسلم امر باشارة
 السبابة عند التلفظ بالشهادتين وفعل كذا ولنا ما رواه الشافعي رحمه الله عليه منسوخ
 ونحوه على ابتداء الاسلام كما روى عن الكرخي رحمه الله قال نظرت في كتبنا نسخ
 المنسوخ من الاحاديث من ابتداءه الى انتمائه وجدت ما رواه الشافعي رحمه الله من
 المنسوخات مع ان النبي صلى الله عليه وسلم امر في آخر العمر بترك الاشارة بالسبابة عند ^{تلفظ}
 بالشهادتين وقال عليه السلام من اشار بالسبابة عند التلفظ بالشهادتين فهو من الخاطئين
 وخلفاء الراشدين علموا بهذا ولم ينقل احد منهم الاشارة عند التلفظ كذا في المبسوط والمحيط
 القاضي والقاعدى والكافي انتهى كذا في سراج الهداية قال بعض المحققين ان وضع الكف

سه
 در حق اهل فتوى

مع قبض الاصابع لا يتحقق حقيقة فالمراد والله اعلم كذا في مواهب الرحمن ودليل كراهة ترك
رفع يدين استهتان دليل در ترك اشاره سبابه است كه تحريري يافت و اين دليل است
در ترك رفع يدين چنانچه در عيني شرح بخاري آورده است قوله وكان يفعل ذلك حين
يكبر للركوع الخ قال العيني وهو قول الشافعي واحمد واسحق وابي ثور وابن جرير الطبري ورواية
عن مالك والبيهقي في البصري وابن سيرين وعطاء بن ابي رباح وطاؤس ومجاهد وابن
المبارك والقاسم بن محمد وسالم وقنادة ومكحول وسعيد بن جبيرة وابن عيينة قال ابو علي روى
الرفع من رسول صلى الله عليه وسلم نيف وثلاثون من الصحابة وعند ابي حنيفة واصحابه الرفع
يديه الا في التكبيرة الاولى وبه قال الثوري والنعني وابن ابي ليلى وعلقمة بن قيس والاسود
بن يزيد وعامر الشعبي وابو اسحق السبيعي وخيثمة والغيره ووكيع وعاصم بن كليب وهو رواية
ابن القاسم عن مالك وهو المشهور من مذهبه والمعمول عند اصحابه وقال الترمذي وبه يقول
غير واحد من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم والتابعين وهو قول سفيان واهل الكوفة واجابوا
عن حديث الباب ونحوه بانه محمول على انه كان في ابتداء الاسلام ثم نسخ والدليل عليه ان
عبد الله بن الزبير رضي الله عنه راى رجلا يرفع يديه في الصلوة عند الركوع وعند رفع
رأسه من الركوع فقال لا تفعل فان هذا شئ فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تركه و
يؤيده النسخ مارواه الطحاوي باسناد صحيح حدثنا ابن ابي داود قال انا احمد بن عبد الله بن يونس
قال انا ابو بكر بن عياش عن حصين عن مجاهد قال صليت خلف ابن عمر فلم يكن يرفع يديه الا في
التكبيرة الاولى من الصلوة قال الطحاوي فهذا ابن عمر قد راى النبي صلى الله عليه وسلم يرفع ثم
ترك هو الرفع بعد النبي صلى الله عليه وسلم فلا يكون ذلك الا وقد ثبت عنده نسخ ما قد كان راى
النبي صلى الله عليه وسلم فعله وما ذكر طاؤس كما رجه ابن حجر ايضا في شرح النخبة انه قد راى ابن
عمر يفعل بالوافق ما روى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يقدح في ذلك الا انه يجوز ان يكون هذا
قبل ان يقوم الحجة عند منبسخه ثم لما قامت تركه وفعل ما ذكره عند مجاهد انتهى هذا بنسخه مما ذكره العيني

القسم السابع در بیان روایات که ترک اشاره اولی است چنانچه در مکتوبات شریف امام
 ربانی قدس سره و در حضرات القدس و انوار اربعه و عقائد المسلمین و مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی
 آورده است قدوة العارفين حضرت شیخ احمد کابلی سهرندی فاروقی رحمته الله علیه در مکتوبات
 و مکتوب سه صد و دوازدهم کاشته اند بمیر محمد نعمان صدور یافته و الايضاً پرسیده بودند در ماده
 تجویز اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا علم الله رساله نوشته اند فرستاده شده است بهر
 اشارت شود محمد و ما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام در باب جواز اشارت
 بسیار وارد شده در بعضی احادیث از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا
 در رساله ایراد نموده است و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود
 که روایات جواز غیر روایات اصول است و غیر ظاهر مذہب است و آنچه امام محمد شیبانی
 گفته کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیشیر ویصنع كما یصنع البني صلی الله علیه وسلم ثم قال
 هذا قولی و قول ابی حنیفة رضی الله عنهما از روایات نادرست نه از روایات اصول فی الفتاوی
 الغرائب والمحیط بل لیشیر باصبغة السبابة من یده الیمنی لم یذكر محمد رحمه الله هذه المسئلة فی
 الاصل وقد اختلف المشايخ فیهم من قال لیشیر و ذکر محمد رحمه الله فی غیر روایة الاصول
 حدیثاً عن البني صلی الله علیه وسلم انه كان لیشیر قال هذا قولی و قول ابی حنیفة رضی الله عنه
 قد قيل انه سنة فیها هذا ما ذکره و الا یصح ان الاشارة حرام و فی السراجیه و بکرة ان لیشیر
 بالسبابة فی الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار و من الکبری و علیه الفتوی
 لان مبني الصلوة علی السکون والوقار و فی الغیاثیه من الفتاوی لالیثیر بالسبابة عند التشهد
 هو المختار و علیه الفتوی و فی جامع الرموز لالیثیر و لا یعقد و هو ظاهر اصول اصحابنا کما فی
 الزاهدی و علیه الفتوی کما فی المضمات والواجبی والخلاصة و غیرها و عن اصحابنا انه سنة فی
 خزائن الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد و انتهى الی قوله اشهد ان لا اله
 الا الله بل لیشیر باصبغة السبابة لیبید الیمنی لم یذكر محمد رحمه الله فی الاصل فقد اختلف المشايخ

فيه منهم من قال لا يشير وفي الكبري وعليه الفتوى ومنهم من قال لا يشير ومن الغياثية والاشير
 بالسبابة عند التشهد هو المختار ليس هرگاه در روایات معتبره حرمت اشارت واقع شده و
 بر کراهت اشارت فتوی داده باشند و از اشارت وعقد نمی کنند و آنرا ظاهر اصول اصحاب
 گویند ما مقلد انرا نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرأت در ایشان نهائیم و بقیاد
 چند علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منی گردیم مرتکب این امر از حنفیه از دو حال بیرون
 نیست یا آنکه این علماء مجتهدین را علم احادیث معروفه جواز اشارت اثبات می نمایند یا آنکه عالم
 این احادیث میدانند اما عمل بمقتضای این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمیکند
 و می انگارند که اینها بمقتضای آرای خود برخلاف احادیث حکم بر حرمت و کراهت کرده اند
 این هر دو شق فاسد است تجویز نکند او را مگر سفیه یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته
 است که انگشت شهادت برداشتن سنت علماء متقدم است اما علماء متأخر منی کرده اند
 از آنکه چون رافضیان درین غلو کرده اند سنیان ترک کردند از برای نفی تهمت سنی بر فطی
 مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب ماعدم اشارت و عدم عقد است
 پس عدم اشارت سنت علماء مآل تقدم شد و وجه ترک نفی تهمت نگشت حسن ظن ما باین اکابر
 دین آنست که تا زمانیکه دلیل حرمت یا کراهت درین باب بر ایشان ظاهر نشده است حکم بر
 حرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنت و استحباب اشارت گویند اما ذکر و
 و ایصح ان الاشارة حرام معلوم میشود که اول سنیت و استحباب اشارت نزد این بزرگواران
 بصحت نیرو پیوسته بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایب مافی الباب ما را علم بآن دلیل نیست این
 معنی مستلزم قبح اکابر نیست اگر ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد در اثبات حل و حرمت
 معتبر نیست درین باب ظن مجتهد معتبر است و آنکه مجتهدین را او من از بدیت عنکیوت گفتن
 بسیار جرأت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن و ظاهر اصول اصحاب
 حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی به را برهم زدن و شاذ گفتن احادیث را این

اکابر بواسطه قرب عهد و وفور علم و حصول ورع و تقوی از مادی و افتادگان بهتر میدانستند
و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را از ما بیشتر می شناختند البته وجهی موجه داشته باشند در
تذکره عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوٰة والسلام و اما قاصر فهمان اینقدر نمی فهمیم
که روایه احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف ایشان در نفس اشارت پیدا کرده است
از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعقد عقد و ایراد گشته اند
بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بیست و سه
بود و بعضی بقبض مختصر و بضم و حلقه ابهام با وسطی اشارت سبابه روایت کرده اند و در روایتی
بجهد و وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرمودند و در روایتی آمده است که دست راست را
بر نخد چپ و وضع کرده دست چپ را بر بالای راست نهاده اشارت میکردند و در روایت
دیگر است که دست راست را بر پشت دست چپ و سرخ بر سرخ و ساعد ساعد نهاده اشارت
میفرمودند و در بعضی روایات آمده است که قبض جمیع فرموده اشارت میکردند از بعضی
روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز
می نمایند و البیاض و بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قرائت تشهد میفرمودند
من غیر یقین و در بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است
و در بعضی روایات مقید بقید دعا ساخته است که میفرمود یا مقاب القلوب ثبت قلبی علی ذلک
و چون علمای حنفیه در اثبات اشارت اضطراب رواه دیدند فعل زائد در نماز بخلاف اثبات
نمودند که بنمای صلوٰة بر سکون و وقار است و البیاض توجه اصالح بقیله تا ممکن باشد سنت است
لما قال علیه الصلوٰة والسلام فالیوجه من اعضائه لقیامته ما استطاع اگر گویند که کثرت اختلاف
و متی مضطرب سازد که توفیق در میان روایات ممکن نباشد در ما نحن فیه توفیق ممکن است
زیرا که تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات
لفظ کان واقع شده است که نزد غیر منطقیان از ادوات کلمه است فلا یکن التوفیق و آنچه

از امام اعظم رحمه الله عليه منقول است که اگر حدیثی مخالف قول من یا بند قول مرا ترک کنند
و بر حدیث عمل نمایند مراد از آن حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است و بنا بر عدم علم
آن حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از آن قبیل نیست احادیث
معروفه اند احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علماءی حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوای
داده اند پس بمقتضای فتاوی معارضه بر هر طرف که عمل نموده آید مجوز باشد گوئیم اگر تعارض
در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز راست و جانب حرمت
را و ایضاً شیخ ابن الہمام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند اما
بقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهم که بنائاً صلوٰۃ بر سکون و خشوع است که باجماع
مطلوب و مرغوب است و العجب من الشیخ ابن الہمام انه قال وعن کثیر من المشایخ عدم الاشارة
وهو خلاف الروایة والذی رایتہ کیف لنسبہ التخیل والتعمیق الی العلماء المجتہدین التمسکین بالقیاس
الذی ہو اصل الرابع من الشرع و هو ظاهر المذهب و ظاهر الروایة عند الحنفیة و ہذا الشیخ
قد ضعف حدیث الثابتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الروایة فرزند ارشدی
محمد سعید درین باب رسالہ مینویسد چون بہ بیاض رسد فرستادہ خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ
انتہی کذا فی المکتوبات قدسیہ اشارت سبابہ در تشہد اگر چہ ظاہر بعضی احادیث دلالت بر فعل
آن میکند و نیز بعضی روایات از مجتہدین حنفیہ بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک تتبع نمودہ
آید احوط و مفتی بہ ترک اشارت ظاہر گشت کہ بسیاری از علماء حرام و مکروہ گفتہ اند و چون
امری در حل و حرمت دائر گردد و ترک اولی بود انتہی کذا فی حضرات القدس فصل بیست و یکم
جای ولایت مآب قطب الاقطاب مقدس القاب فرد الاجاب عالمناقب حضرت مولا اخوند صاحب
اعظم مراتب قدس اللہ سرہ مینفرمایند کہ انگشت سبابہ را در نماز نہ بردار و زیرا کہ علماء المجتہدین اکثر
حرام و مکروہ نوشتہ اند اما سبب ثبوت سبابہ ثابت است لکن اختلاف در کیفیت است بنا برین نسخ
و منسوخ معلوم نمیشود چون امری کہ در حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب حرمت است مومن

مسلم را لازم است که ازین فعل احتراز نماید چنانچه در کتب واقع است نظر باید کرد که ذانی النهار
 اربعه انتهى ولا یثیر بالسبابة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله في الصلوة وعلیه الفتوی لان منی
 الصلوة علی السکينة والوقار کذا فی بحر الفتاوی واذ انتهى الی قوله اشهد ان لا اله الا الله
 یشیر بالمسبحة والمختار انه لا یشیر کذا فی الخلاصة وعلیه الفتوی کذا فی المضمرات ناقلا عن الکبری
 وکثیر من المشایخ لایرون الاشارة وکرها فی منیة المفتی کذا فی التبیین کذا فی کتاب الملکیری
 جلد اول انتهى کذا فی عقائد المسالین وسیف المؤمنین قال الفاضل الادیب الملقب باللبیب
 ابن الفاضل الکامل مولینا عبد الحکیم اللاهوری ان نفی الاشارة ان لم یصرح به فی حدیث
 لکن عدم وقوع اثباتها فی المشایخ المرویه فی صفة صلواتی صلی الله علیه وسلم یکفی سند المنعها
 کما ان عدم وقوع الترجیع فی المشایخ الواردة فی الاذان جعل حجة علی منعه الا ان الاشارة
 لما وقعت ایضا فی بعض الاحادیث فدار امر السنة بین یشیر ولا یشیر و فی ترک احتمال کراهة
 التزیه تبرک السنة الزائدة او الادب و فی الفعل احتمال الحرمة فنختار ایهون الشرین و
 هو ترک انتهى قال علیه السلام لكل شیء عماد و عماد الدین فقه پس پیر عالم باشند باینکه اگر
 آیت کلام الله و حدیث بنوی بهم مخالف باشند شاید که عمل با حدیث کند زیرا که ادراک او
 در کنة حقیقت قرآن نمیرسد کقول الشاعر جمیع العلم فی القرآن لکن به تقاصر عنه افهام الرجال
 و حضرت رسالت پناه را خود بیان بود و اگر احادیث بنوی و روایت فقه اختلاف شوند عمل
 بر روایت فقه میتوان کرد زیرا که احادیث نیز اشکال دارد و عقول مایان از ادراک آن
 معانی کوتاه است و اما مان ماضی که قریب بحضرت بودند قریب بر حمت بودند و عالم تراز
 مایان بودند عمل بگفته ایشان میتوان کرد و انتهى کذا فی ارشاد الطالبین (باب فی اجتناب الشبهات)
 حدثننا احمد بن یونس قال ثنا ابو شهاب ثنا ابن عون عن الشعبي قال سمعت النعمان بن بشیر
 و لا اسمع احدا بعده یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین و ان الحرام
 بین و بینهما امور مشتهرات احیاناً یقول مشبه و ساضرب لکم فی ذلک مثلاً ان الله جمی و ان

له این کتاب
 در دو باب تبیین
 شده است و جمیع
 علماء مسعودی و غیره
 و غیره و این صورت
 و این بشارت و کمال
 و این بخاری و غیره
 و این دستان بولیم
 خود باشند مودود اند
 در آخرین استفا
 نقل می توانم کرده
 خواهد شد در اینجا باید
 دید

حمی اللہ ما حرم وانه من یرع حول الحمی یوشک ان یخالطه وانه من یخالطه الی میته یوشک ان
 یحسب (حدثنا) ابراهیم بن موسی الرازی انا عیسیٰ شنازکری عن عامر الشعبي قال سمعت النعمان بن
 بشیر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول بهذا الحدیث قال وبنیها مشبهات لایعلمها
 کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات استبرأ عرضه ودينه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
 کذا فی لسنن ابی داود وجلد الثانی القسم الثامن در بیان حدیث اسکنوا فی الصلوٰۃ موافق کتاب
 است قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوٰۃاتهم خاشعون بدرستی کہ رستگار
 شدند و بمقصود خود رسیدند مومنان آنانکہ ایشان در نماز خود ترس کار اند چشیم بر سجدہ گاہ
 نہادہ و بدل بدر گاہ مناجات حاضر شدہ آوردہ اند کہ حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بوقت ادا نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون ابن آیت نازل شد نظر بموضع سجدہ گاہ گماشت
 و در لباب فرمود کہ در حال قیام سجدہ گاہ باید نظر نہاد مگر بکہ معظمہ کہ در خانہ مکرم باید نگریست
 و گفتند خشوع آنست کہ مصلی نداند کہ بر دست راست و چپ او کیست و اسطی قدس سرہ
 فرمود کہ خشوع ادا نماز است اللہ فی اللہ بی ملاحظہ اغراض و اعراض و در بحر الحقائق مذکور است
 کہ خشوع در ظاہر آنست کہ سر پیش افکند و دیدہ را از التفات بچپ راست منع کند و دست
 راست بر چپ نہد و قرات از روی حضور بود و در باطن آنکہ خواطر و هوا بس منع کنند و بسر
 مراقب حق باشد و در بحر شہود مستغرق گشتہ از شغلہ آن آثار ظہور نور جمال و جلال بگذازد
 و در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طلب وصول تقرب یار باید نمود قطعہ باریز است
 از تو تا توئی ۱ اول از خود خویش را بیزار کن ۲ گرز تو یکذرہ ہائی ماندہ است ۳ خرقة و تسبیح باز تار
 کن ۴ خوش بترک ہر دو عالم گیر و رو ۵ در دمندی پیشہ چون عطار کن ۶ انتہی کذا فی تفسیر سینی
 (قد) للتحقیق افلح فاز المؤمنون الذین هم فی صلوٰۃاتهم خاشعون ^{متواضعون} کذا فی تفسیر الجلالین
 و باسناده عن ابن عباس فی قوله تعالی قد افلح المؤمنون یقال قد فاز و نجح و سجد الموحدون
 بتوجید اللہ اولئک ہم الوارثون الجنة دون الکفار و یقال قد فاز و نجح المؤمنون المصدقون

صفحہ ۵
 مکتوبہ

بإيمانهم والفلاح على وجهين نجاح وبقاء ثم ذكرت المؤمنين فقال الذين هم في صلواتهم
 خاشعون محتبتون متواضعون لا يلتفتون مينا ولا شمالا ولا يرفعون أيديهم في الصلوة انتهى
 كذا في تفسير ابن عباس قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلواتهم خاشعون أي خائفون بالقلب
 ساكنون بالجوارح وقيل الخشوع في الصلوة جمع المنة لها والاعراض عما سواها وإن لا يجاوز لبصره مصلاته
 وإن لا يلتفت ولا يعيث ولا يسدل ولا يفرقع أصابعه ولا يقليب الحصى ونحو ذلك عن أبي
 الدرداء هو اخلاص المقال واعظام المقام واليقين التام وجميع الاهتمام وانضبطت الصلوة إلى
 المصلين لا إلى المصلي له لا تتفزع المصلي بها وحده وهي عذبة وذخيرة وأما المصلي له فغني عنها انتهى
 كذا في تفسير المدا رك وقد أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بتسكين الاطراف في الصلوة حدثنا
 بذلك محمد بن ثنا محمد بن سعيد قال أنا شريك عن الأعمش عن المسيب بن رافع عن جابر بن
 سمرة قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فرأى قوماً يصلون وقد رفعوا أيديهم فقال
 مالي أراكم ترفعون أيديكم كأنها أذناب خيل شمس أسكنوا في الصلوة فلما أمر رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بالسكون في الصلوة وكان رد السلام بالاشارة فيه خروج من ذلك لأن فيه رفع اليد
 وتحريك الأصابع ثبت بذلك أنه قد دخل فيما أمر به رسول الله صلى الله عليه وسلم من تسكين
 الاطراف في الصلوة وهذا القول الذي بناه في هذا الباب قول أبي حنيفة وإبي يوسف ومحمد بن
 الله تعالى انتهى كذا في معاني الآثار للإمام أبي جعفر الطحاوي الحنفى رحمه الله عليه أسكنوا في الصلوة
 رواه مسلم كذا في كنوز الحقائق للإمام عبد الرؤف المناوى رحمه الله القسم التاسع در بيان آنکه
 اجماع کرده اند علماء بر اینکه باشد مفتی از اهل اجتهاد وقتیکه بیان کند احکام شرع را و مجتهد ممکن
 نباشد جائز نیست مفتی را که فتوی دهد بقول خود مگر حکایت کند از اقوال فقها چنانچه در
 جامع الفصولین آورده است ثم اجمع العلماء ان المفتی ان يكون من الاجتهاد اذ یسیر احکام
 الشرع وانما یکنه ذلك لو علم الدلائل الشرعية الا ترى الى ما روى عن ابی حنيفة رحمه الله
 انه قال لا یحل للمفتی ان یفتی یقولنا حتی یعلم من این قلنا لا یقطر حل له ان یفتی لوصوابه اکثر

من خطاه فلو لم يكن مجتهد لم يحل له ان يفتي الا بطريق الحكاية فيحكي ما يحفظ من اقوال الفقهاء ^{حينئذ}
 المفتي في زماننا لو سئل فلو كانت المسئلة مروية عن اصحابنا في الروايات الظاهرة بلا خلاف بينهم
 يفتي بقولهم ولا يخالفهم برأيه ولو مجتهد مفتيا اذ الظاهر ان الحق مع اصحابنا ولا يعدوهم واجتهاده
 لا يبلغ اجتهادهم ولا ينظر الى من خالفهم ولا يقبل حجته لانهم عرفوا الدلالة وميزوا بين ما صح وبطل منه
 اقول) هذا من حسن الاعتقاد والا فمالك رحمه الله اقدم منهم ولا دليل انهم اقبضوا حرزوا اكثر
 متجربا بالخبر والآثار من الشافعي ومالك رضي الله عنهما ولم تكن الاحاديث مدونة في زمان ابي حنيفة
 رضي الله عنه وصاحبيه رضي الله عنهما مثل ما دونت بعدهم اذ اكتب الستة واثنا عشر سنة
 بعدهم وايضا راي المجتهد لو خالف رايهم لا كتابا سنة واجماعا وصحابة وتأليفات فتواه في زمان
 الصحابة رضي الله عنهم كشرح مثلاً فيجب عليه ان يعمل برأيه لا برأي غيره اذ يزعم انه حق راجح
 على غيره فكيف يحل له العمل بغيره وقد ذكر في حيز يجب على المجتهد العمل باجتهاده ويحرم عليه
 تقليد غيره ^{حينئذ} ولو اختلف فيها اصحابنا رحمهم الله فلو مع ^{الضعيف} رضي الله عنه احد صاحبيه ياخذ
 بقولهما لظهور الصواب فيهما ولو خالف صحابه فلو كان اختلفا فهم بحسب الزمان كالحكم بظاهر
 الغدالة ياخذ بقول صاحبيه لتغير احوال الناس وفي المزارعة والمعاملة يتخار قولهما لاجماع
 المتأخرين على ذلك وفيما عدا ذلك قبل خيرة المجتهد ويعمل بما ادى اليه اجتهاده وقيل ياخذ
 بقول ^{الضعيف} رضي الله عنه وقيل من سئل عن عشرة مسائل مثلاً فيصيب في ثمانية لاني البقية فهو مجتهد
 وقيل لا بد للاجتهاد من حفظ الميسوط ومعرفة النسخ والمنسوخ والمحكم والمؤول والعلم بادات
 الناس وعرفهم ولو كانت المسئلة في غير ظاهر الرواية فلو وافقت اصول اصحابنا يعمل بها ولو
 لم يجد لها رواية عن اصحابنا وافق فيها المتأخرون على شيء يعمل به ولو اختلفوا يجتهد ويفتي بما
 هو اصبوب عنده (اقول) جعل اصحابنا رحمهم الله بمنزلة الصحابي رضي الله عنه في لزوم التقليد
 وبذا اختلف للاصول ومذهب اصحابنا والحمد اعلم ^{الحكم} ولو كان المفتي متقليداً غير مجتهد ياخذ بقول
 من هو افقه الناس عنده ويبصيف الجواب اليه فلو كان الافقه عنده في مصر آخره يرجع اليه

بكتاب ولا يجازف خوفا من الافتراء على الله تعالى حراما اتفق اصحابنا لا ينبغي للقاضي ان يجادلهم
 برأيه اذ الحق لا يبدوهم اقول فيه نظر لما روينا في الفصل الثاني ان الخفي لا ينبغي له ان يحكم
 بخلاف مذهبه الا اذا كان مجتهدا ولو اختلفوا قال المتقدمون من مشايخنا لو اخذ بقول حنفية
 عنه وقال المتأخرون ولو كان احدهما مع حنفية لو اخذ بقولهما ولو كان حنفية في جانب وبها في جانب
 بخير القاضي فيه ولو اجتهدا والا فيستفتى غيره فيه فياخذ بقوله كعامة ولو كان في المصنفين اختلفا
 ياخذ باصوبهما عنده ولو تلاثته فالتفق اثنان ياخذ بقولهما ولم يجز للخفي ان ياخذ بقول مالك
 والشافعي فيما خالف مذهبه وله ان ياخذ بقول قاض حكم عليه بخلاف مذهبه وينبغي للقاضي ان
 يشاور اهل الفقه في الحكم انتهى كذا في الجامع الفصولين جلد الاول اصل آخر في معرفة مفتي
 زماننا في الفصولين ان لم يكن من اهل الاجتهاد ولا يحل له ان يفتي الا بطريق الحكاية فيحكي ما
 يحفظ من اقوال الفقهاء في وجيز الكردى وان لم يكن مجتهدا لا يحل له الفتوى الا بطريق الحكاية
 فيحكي ما يحفظ من اقوال الفقهاء في آداب القاضي لصدور الاسلام ولو لم يكن مجتهدا فالحافظ لا قائل
 الاثمة في فصول الستة وان سمي الحاكى مفتيا فلا بأس بالتسامح في الالفاظ والمباني اذا لم يلبس
 الحقائق والمعاني والحكاية وان لم يشترط فيها ما يشترط في الاقوال لكن يشترط في صحتها بعد ان يكون
 الحاكى ما موثقا ثقة عدلا فيما يحكيه من الاقوال المختلفة للمستفتي فيحفظها المستفتي وليصير كانه سال
 المجتهدين في آداب القاضي للمعنى قال الا انه ليفتي بشئ قد سمعه فانه يجوز وان لم يكن عالما بما ذكرنا
 من الادلة في فصول الستة وقد قال لبعض مشايخنا رحمهم في جواز الحكاية ان كانت مسائله ظاهرة
 واشتهرت عن اصحابنا فلا بأس بالحكاية الجواب فان ما صح عن اصحابنا رحمهم الله علم مجتبي مرضى ومبرج
 حينئذ ان يسمح للحاكى الاعتماد على الكتب واضافه الجواب الى من هو افقه الناس عنده والى لاراي
 لاحد ان لفتي بشئ لا يفهمه وتخييل النقل الناس في آداب القاضي لصدور الاسلام قال الا ان يفتي
 بشئ قد سمعه فانه يجوز وان لم يكن عالما لانه حاك بما سمعه من غيره فهو بمنزلة الراوى من باب الاحايث
 ويشترط فيه ما يشترط في الراوى من العقل والفيضة والفهم والعدالة في فصول الستة فاما من

لم يكن محلا للاجتهاد فهو مكلف لا يعذر بالخطأ في الحكم بل يخاف عليه اعظم النور ومن اعظم المعاصي
 الجمل بالجهل ومن قصر في رعاية شروط الاصابة بعد التمكن منها فهو ايضا ثم في المجبط قال ان لفتي
 بشئ قد سمعه فانه يجوز وان لم يكن عالما بما ذكرنا من الادلة لانه على ما سمع من غيره فهو بمنزلة
 الراوي في باب الاحاديث فشرط فيه ما يشترط في الراوي من العقل والضبط والعدالة والفهم
 في خزانة الاكل وعن شداد بن حكيم من عرف قول ابي حنيفة ربه واصحابه لبعده ان لفتي انتهى كذا في
 فتاوى معصوميه وفي رسم المفتي المفتي في زماننا من اصحابنا اذا استفتي عن مسألة وسئل عن
 واقعة ان كانت المسألة مروية عن اصحابنا في الروايات الظاهرة بلا خلاف بينهم فانه يسئل
 عليهم لفتي بقولهم ولا يخالفهم برأيه وان كان مجتهدا متقنا لان الظاهر ان يكون الحق مع
 اصحابنا ولا يعدهم واجتهاده لا يبلغ اجتهادهم ولا ينظر الى قول من خالفهم ولا تقبل حجة لانهم
 عرفوا الادلة وميزوا بين ما صح وثبت وبين ضده وان كانت المسألة محتاجة فيها بين اصحابنا
 فان كان مع ابي حنيفة رحمه الله احد صاحبيه ياخذ بقولها لو فور الشرط واستجراع ادلة
 الصواب فيها وان خالف ابا حنيفة صاحباه في ذلك فامكان اختلافهم اختلاف عصر و زمان
 كالقضاء لظاهر العدالة ياخذ بقول صاحبيه لتغيير احوال الناس في المزارعة والمعاملة ونحوها
 بخلاف قولها لاجتماع المتأخرين على ذلك وفيما سوى ذلك قال بعضهم بتغيير المجتهد ويعمل بما اوصى
 اليه ربه وقال عبد الله بن المبارك ياخذ بقول ابي حنيفة رحمه الله وتكلموا في المجتهد قال بعضهم
 من سئل من عشر مسائل مثلا فيصيب في الثمانية ويخطئ في البقية فهو مجتهد وقال بعضهم لا بد للاجتهاد
 من حفظ المبسوط ومعرفة النسخ والمنسوخ والحكم والمؤول والعلم بعبادات الناس وعرفهم و
 ان كان المسألة في غير ظاهر الرواية ان كانت التوافق اصول اصحابنا لعل بها وان لم يجبه له روايته
 عن اصحابنا والتفق فيها المتأخرون على شئ يعمل به وان اختلفوا يجتهد وفتي بما هو صواب عنده
 وان كان المفتي مقلدا غير مجتهد ياخذ بقول من هو افقه الناس عنده ويضعف الجواب اليه فان كان
 افقه الناس عنده في مصر آخر يرجع اليه بالكتاب وثبت في الجواب ولا يجازف خوفا من الافتراء

على الله تعالى تحريم الحلال وضده والله الموفق للصواب انتهى كذا في فتاوى قاضيخان اصل آخر
 في ترتيب الدلائل للعمل في رسم المفتي في المحيط في ترتيب الدلائل للعمل بها قال ينبغي للقاضي ان
 يقضي بما في كتاب الله تعالى وينبغي ان يعرف ما في كتاب الله تعالى من النسخ والمنسوخ و
 ينبغي ان يعرف من النسخ ما هو محكم وما هو منشا به قال لم يجز في كتاب الله تعالى يقضي بما جاء
 عن رسول الله عليه السلام وينبغي ان يعرف النسخ والمنسوخ من الاخبار انه يجب العمل
 بالنسخ دون المنسوخ ويجب ان يعمل المتواتر والمشهور وما كان من خبر الاحاد لان المتواتر
 واجب العمل به قطعاً يكفر جاحده والمشهور واجب العمل به الا انه لا يكفر جاحده ولكن يخشى عليه
 اما ثم وان كان حادثة لم يرد فيها سنة رسول الله عليه السلام يقضي فيها بما اجمع عليه الصحابة رضي الله
 عنهم لان العمل باجماع الصحابة واجب في المفتي وان كان حادثة لم يرد فيها سنة رسول الله عليه
 السلام يقضي فيها بما اجمع عليه الصحابة رضي الله عنهم في محيط الخبر فان لم يجد نصاً يقضي باجماع
 الصحابة رضي الله عنهم في المحيط ثم الاجماع ينقصد بطريقين احدهما اتفاق كل الصحابة على حكم باقواهم
 وهذا متفق عليه والثاني تنصيب البعض وسكوت الباقيين بان اشتهر قول البعض ببلغ الباقيين
 ذلك فسكتوا ولم ينكروا ذلك وهذا مذهبنا ولكن هذا الاجماع في المرتبة دون الاول مجمع عليه
 والثاني مختلف فيه وفي المغني ثم الاجماع ينقصد بطريقين احدهما اتفاق كل الصحابة على حكم
 باقواهم وهذا متفق عليه والثاني تنصيب البعض وسكوت الباقيين بان اشتهر قول البعض
 فقهاهم وبلغ الباقيين ذلك فسكتوا ولم ينكروا ذلك وهذا مذهبنا ولكن هذا الاجماع في المرتبة
 دون الاول في المحيط فان كان حادثة ليس فيها اجماع الصحابة ولا قول واحد من الصحابة
 لكن فيه اجماع التابعين فانه يقضي باجماعهم لان اجماع التابعين حجة الا ان اجماع التابعين
 في كونه حجة دون اجماع الصحابة وكذلك اجماع كل فريق بعد ذلك حجة ولكنه دون الاول
 في كونه حجة فان لم يجد عنهم اجماع يعمل باجماع من بعدهم ان كان في زمان الذي هو فيه
 هذا لان اجماع كل عصر حجة بالنص في المغني فان كانت حادثة ليس فيها اجماع الصحابة لكن

فيها اجماع التابعين فانه ليقضى باجماعهم الا ان اجماع التابعين في كونه حجة دون اجماع الصحابة
 وكذلك اجماع كل فريق بعد ذلك حجة ولكنه دون الاول في كونه حجة في المحيط فان لم يجد
 في ذلك اجماعا وكان فيه اتفاق بين اصحابنا هم ابو حنيفة وابو يوسف ومحمد رحمهم الله لوخذ
 بقولهم وليسعه ان يجادلهم برأيه في المعنى فان لم يجد في ذلك اجماعا وكان فيه اتفاق بين
 اصحابنا ابو حنيفة وابو يوسف ومحمد رحمهم الله لوخذ بقولهم ولا يسعه ان يجادلهم برأيه في فتاوى
 قاضيهان المفتي في زماننا من اصحابنا اذا استفتي عن مسأله وسئل عن واقعة ان كانت المسألة
 مروية عن اصحابنا في الروايات الظاهرة بلا خلاف بينهم فانه يميل اليهم ويفتي بقولهم ولا يجادلهم
 برأيه وان كان مجتهدا مستقيا لان الظاهر ان يكون الحق مع اصحابنا ولا يعدوهم واجتهادهم
 لا يبلغ اجتهادهم ولا ينظر الى قول من يجادلهم ولا يقبل حجة لانهم عرفوا الادلة وميزوا بين ما صح
 وثبت وبين منعه في فصول السنة وقال مشايخنا في بيان طريقة من لفتي في زماننا المسألة
 المسؤول عنها في زماننا ان كانت مروية عن اصحابنا المتقدمين في الرواية الظاهرة بلا خلاف
 بينهم فانه يفتي بقولهم ولا يجادلهم برأيه وان كان مجتهدا في مذهب اصحابنا رحمهم الله لان الظاهر
 ان الحق معهم واجتهادهم لا يبلغ اجتهادهم الا باخبار عرفا ولا يجادلهم شرعا ولا ينظر الى قول
 من خالفهم ولا يقبل حجة لانهم عرفوا الادلة وميزوا بين ما صح وثبت وبين غيره وعلموا ان الله
 رحمهم الله هم الذين احيوا سنن النبي صلى الله عليه وسلم على وجهها اتفقوا بها واختلفوا في حجة
 وقد قال امام اهل الحديث احمد بن حنبل رحمه الله اذا اجتمع في المسألة قول الثلاثة لم يسخ
 مخالفتهم فقبل له من هم فقال له ابو حنيفة وابو يوسف ومحمد رحمهم الله في فتاوى قاضيهان وان
 كانت المسألة مختلفا فيها بين اصحابنا فان كان مع ابي حنيفة احد صاحبيه ياخذ بقولهما
 لو فور الشرائط واستجماع ادلة الصواب فيهما في فصول السنة وان كانت المسألة مختلفا
 فيها بين اصحابنا المتقدمين رحمهم الله فان كانت مع ابي حنيفة احد صاحبيه رحمهما الله ياخذ
 بقولهما لو فور الشرائط واستجماع ادلة الصواب فيهما في الكافوري ولو كان مع ابي حنيفة

واحد من الباقيين فالواجب ان يفتي على قول ابي حنيفة وفي فتاوى قاضين ان وان خالف با حنيفة
 وصاحبه وفي ذلك فان كان اختلافاً فيهم اختلافاً في عصر وزمان كالقضاء الباطن العدالة ياخذ بقول
 صاحبيه لتغير احوال الناس وفي المزارعة والمعاملة ونحوها يختار قولهما لا اجتماع المتأخرين على
 ذلك وفيما سوي ذلك قال بعضهم بتخير المجتهد ولعل بها قضى اليه رايه في المحيط وان كان ابو حنيفة
 من جانب واليوسف ومحمد رحمهما الله من جانب فان كان القاضي من اهل الاجتهاد ويحتمل
 وان لم يكن من اهل الاجتهاد يستفتي غيره وياخذ بقول المفتي بمنزلة العاقل وفيه ايضا وان لم
 يكن من اهل الاجتهاد ياخذ بقول المجتهد رحمه الله ولا ترك مذهبه لانه فقه عنده من غيره ولا
 يترك متابعتة في فتاوى قاضين ان وقال عبد الله بن المبارك ياخذ بقول المجتهد رحمه الله
 في وجيز الكردري وعن ابن المبارك انه ياخذ بقول الامام لا غير في فضول ستة وقال عبد الله
 بن مبارك رحمه الله ياخذ بقول المجتهد رحمه الله ولا يفتي الا بقوله وان كان جميع اصحابه في جانب
 آخر لانه كان من التابعين زاعمهم في الفتوى قال شيخ الاسلام صاحب المداية وهو قول اكثر
 المشايخ رحمهم الله وقيل هذا صحيح اذا كان المجيب حاكياً لا مجتهداً في المحيط قال عبد الله بن
 المبارك رحمه الله ياخذ بقول المجتهد رحمه الله لا محالة في السراجية ثم الفتوى على الاطلاق
 على قول المجتهد رحمه الله ثم يقول ابو يوسف رحمه الله ثم يقول محمد رحمه الله ثم يقول زفر بن
 هرير والحسن بن زياد رحمهما الله وقبل اذا كان ابو حنيفة رحمه الله في جانب وصاحبه في جانب
 فالمفتي بالخيار والاول صحيح اذا لم يكن المفتي مجتهداً لانه كان اعلم العلماء في زمانه حتى قال الشافعي
 رحمه الله الناس كلهم عيال المجتهد رحمه الله في الفقه ولما قيل سلم لا يجتهد سبعة اثنان العلم
 في الكافوري وقال الامام حميد الملة والدين الواجب عندي ان يفتي على قول المجتهد رحمه الله
 على كل حال في بداية المفتين وقال اكثر المشايخ لو كان ابو حنيفة رحمه الله في جانب وجميع اصحابه
 في جانب لا يكون الفتوى الا بقوله اصل آخر في علامات المعلمة للترجيح في المضمرات اما العلامة
 المعلمة على الافاء فقوله وعليه الفتوى وبه يفتي وبه يعتمد وناخذ وعليه الاعتماد وعليه عمل الامة

وعليه العمل اليوم وهو الصحيح وهو الاصح وهو الظاهر وهو الاظهر وهو المختار وفي زماننا وفتوى
 مشايخنا وهو الاشبه وهو الاوجه وغيره من الالفاظ المذكورة في متن هذا الكتاب في محالها من
 حاشية البرزوي قوله وهو الصحيح فان لفظ الاصح يقتضي ان يكون غير باصحيح ولفظ الصحيح يقتضي
 ان يكون غير باصحيح في در المختار لفظه الفتوى اكد من لفظ الصحيح انتهى كذا في فتاوى معصوميه
 القسم العاشر در بيان سنت و بدعت ترديد ايد ترك ان سنت لازم است ثم اعلم ان فعل
 البدعة اشد ضررا من ترك السنة بدليل ان الفقهاء قالوا اذا ترد في شئ بين كونه سنة و بدعة فترك
 لازم و اما ترك الواجب هل هو اشد من فعل البدعة او على العكس ففيه اشتباه حيث ما كان حرجا
 فمن ترد في شئ بين كونه بدعة و واجبا انه يفعل و في الخلاصة مسئلة تدل على خلافه حيث قال اذا
 شك في صلواته انه هل صلاها ام لا ان كان في الوقت فعليه ان يعيدها وان خرج الوقت ثم
 شك لا شئ فيه ولو كان الشك في صلوة العصر ليقرا في الركعة الاولى والثالثة ولا يقرأ في الثانية
 والرابعة انتهى كلامه انتهى كذا في الطريقة المحمدية اصل آخر في ترديد الفعل بين المشروعة و البدعة
 في المبسوط وان ترددين الواجب و البدعة فعليه ان ياتي بها احتياطا لانه لا وجه لترك الواجب
 و ما ترددين البدعة و السنة تتركهما لان ترك البدعة لازم و اذا السنة غير لازم في المحيط
 والاصل ما دار بين البدعة و الواجب كان الاتيان به اولى من تركه و كل ما دار بين البدعة
 و السنة كان تركه اولى من الاتيان به في القاعدة قال اذا ترد الفعل بين ان يقع فرضا
 او بدعة فاتيانه اولى بالاتفاق ومتى ترددين ان يقع سنة او بدعة فتركه اولى عند الاكثر وهو
 المختار وان ترددين ان يقع واجبا او بدعة فالاتيان اولى عند الاكثر في الجامع الرموز عن
 الكرماني و مدار الامر ان الفعل متى حرم حوال السنة و البدعة كان تركه اولى من اتيانه في مجمع البحرين
 عن الاجناس ما ترددين الواجب لبدعة يوتى به احتياطا في الخلاصة رجل ترك صلوة واحدا
 من يوم واحد ولا يدري ان صلوة هي يعيده صلوة يوم وليلة اذا شك في صلواته انه هل صلاها ام
 لا ان كان في الوقت فعليه ان يعيده وان خرج الوقت ثم شك لا شئ عليه لو كان الشك في صلوة

العصر بقرآن في الركعة الاولى والثالثة ولا يقرأ في الثانية والرابعة وهذه المسئلة تدل على ان ترك الواجب اولى من اتيان البدعة كما صح به صاحب طريقة المحمدية انتهى كذا في فتاوى معصوميه المشهور بفتاوى اهل بخارا القسم الحادى عشر در بيان آنكه وقتيكه جمع شتوند امر و نهى پس عمل كردن بر نهى اولى است اذ اجتماع النهى والامر فالنهى اولى فى التمسك بالشى فى تفريغ المريض والامر والنهى اذا اجتماعا كان النهى اولى فى القنية والنهى راجع على الامر فى وجيز الكردى النهى راجع على الامر حتى استوعب النهى لازمان ولم يقتض الامر التكرار فى المحيط السخسى انتهى كذا فى فتاوى معصوميه القسم الثانى عشر در بيان آنكه كسى مبتلا شود بد و چيز خيره و شر پس عمل كردن بشر اولى است و مختار هيچن است بروايت حضرت عاليشه رضى الله عنهما كه گفت عاليشه رضى الله عنهما كه فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم كه انست اختيار دارد در ميان دو چيز يكى خير و شر پس اختيار كنند نهى را چنانچه در نهايه آورده است فى المحيط السخسى من ابتلى ببليتين و امتحن بشرين فعليه ان يختار و اهو نهما هذا هو قضيتة الحكمة و الشرعية فى التبيين من ابتلى ببليتين بهما متساويان ياخذ بايها شاء و ان اختلفا يختار و اهو نهما لان مباشرة الحرام لا يجوز الا للضرورة و لا ضرورة فى حق الزيادة فى كراهية الوجيز و المبتلى بين البليتين لا يختار الا شرا فى النهاية و قالت عاليشه رضى الله عنهما ما خير رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الشيئين الا اختار اهو نهما فمن ابتلى ببليتين فليختار اهو نهما انتهى كذا فى فتاوى معصوميه المشهور بفتاوى اهل بخارا القسم الثالث عشر الاحتياط فى العبادات واجب فى جهاد المحيط لان الواجب على المسلمين الاخذ بالاحتياط على اقصى الوجوه الذى عليه فى فصل حيض المحيط و الاحتياط فى العبادات واجب فى شرح عبد العلى عن الحصر و الاحتياط فى العبادات واجب فى وجيز الكردى و الاحتياط فى الصلوة التى هى وجه دينه و مفاتيح رزقه و اول ما يسئل فى المواقف و اول منزل الآخرة لا غاية له و لهذا قلنا حمل المصلى اولى من تركه فى زماننا انتهى كذا فى فتاوى معصوميه القسم الرابع عشر در بيان ترتيب كتب فتاوى افضل كتب الفتاوى اولها بالفتوى كتاب الخلاصة ثم الفتاوى قاضى خان

ثم المحيط ثم الذخيرة ثم الملتقط ثم القنية كذا في مصلح الدين وايشان صوفي الشارح في مسلك المتقين آورده

<p>گرچه بیرون بود ز تحت شمار اول او خلاصه الفتوی بعد ازین دو محیط را میدان زان خزانه وقینه است ای کس لیک اندر طریق تقوی صدر روایات با حلالی نین مستقی در عمل نمی آرد جمع سازند بجهت علمای</p>	<p>نماهای کتابهای کبار بهترین کتابهای انجیا بعد باشد کتاب قاضی خان هم ذخیره و ملتقط زان پس گرچه آنهاست صورت فتوی یک روایت بود بحیرت چیز گرچه او را حرام نشمارد تا توانست بدینگی خدا</p>
---	---

القسم الخامس عشر در بیان اسمای علماء عظام بخارای شریف که در عصر امیر المومنین شاه
مراد بی معصوم غازی که جمع شده فتاوی معصومیه را کرده اند و ثانیاً در عصر امیر المومنین سید
امیر حیدر مرحوم نظر ثانی کرده فتاوی سلطانیه نام نهاده اند و عبارت فتاوی معصومیه که
مشهور بفتاوی اهل بخارا است نیست لهذا و سببها بفتاوی اهل بخارا اشاره الی ان علماء تلك
البلدة صحواها ودلالة على الاحتراز عن آية اليه بنو الأول المختارين بالتحقيق والامثال
المتأثرين بالتدقيق جامع المعقول والمنقول خیر مشکلات العلوم تحریز معضلات الرسوم الفقه
فی زمانه والسابق علی اقرانه مصداق المفهر والمحدث والفيقه فی الدين قاضی امیر معین الحق
والملة والدين الثاني ذو الفهم المستقيم وصاحب العزم المستديم الصائب النظر في تحقيق
المسائل والثاقب الفكر في تدقيق الدلائل مصداق الاوحدی فی استحقاق الامعي عدل
الولاية قاضی القضاة كانه وقاية الله قاضی امیر عنایت الله الثالث كامل البصيرة في التحريم
والفيلسوف الخبير اسوة ارباب التحقيق قدوة اصحاب التدقيق غازی الرواة وقاضی القضاة
صاحب اقبال طلوع السبيل قاضی امیر فضيل الرابع صاحب الراي الكامل صاحب الحق

الفاصل من عين الفتايش والاصول في الدين وزين الرواية في الاصول الى اليقين مصلق
 ملكة الاجتهاد في العصر سيد امير اسد ابو النصر الخامس الكامل في الدين الديانة الفاضل في
 فنون القضاء والرياسته الحافظ لحدود الشرعية والملاحظ لارباب الطريقة المبالغ في سلوك
 منج الزاوية صاحب الاستقامة في الجود والكرامة المصالح بكمال البشارة للملاقى قاضي خوجه
 ترسون باقي السادس مجمع الفضائل والعلوم ومنبع الفواضل والرسوم الاستاد الكامل
 المكمل للطلاب الاعتناف والفاضل المفضل للضعفات المحرص للفقر والاطعام والماعون
 المفتي وقاضي العسكر البهايون مصداق التذكرة والموعظ والمثل المحترز في الكلام عن الخط
 وفي مجالس العلم عن المناظرة والجدل خواجه دالما قربان بدل طاب الله مسنده وجعل الجنة مرقده
 السكينة والمرجع والمراقب في الاحوال عن الحلل صاحب الديانة الكاملة غالب الدراية في الحقوق
 الفاضلة الامون في الامين والمأمون قاضي العسكر البهايون لامور الدين اسد الله قاضي امير
 عبد الله الشاشي هادي الطريقة المحمدية هادي السليقة الاحمدية قدوة ابا الصوفية صفوة سلكه
 المصطفوية خطيب بلدة الفاخرة اديب طلبة الباهر مصداق سلك السداد ومنسك الرشاد امام
 الجمع والاعباد صاحب التعامل والكامل شيخ دالما نياز قل التماسع صاحب اتقان الفضائل
 ومجموعة الرسائل مجمع نفائس علوم منع منافس الرسوم الامون في تحمل القضاء صاحب دستور في
 الفتوى الامين في امورها والمأمون في البلدة الفاخرة قاضي العسكر البهايون المدرس
 الخطاب المستطاب قاضي امير عبد الوهاب الحاشي الذي عاز قصب في مضماره وجاز الاقران
 في غرض الفرايد من بحاره عنوان الفضائل والكلمات فنون الرسائل في الخطابات جامع الفتوى
 وواضع الفحوى مصداق سالك الطريق الاسلامي قاضي امير عبد الرحمن الاعلم الحادي عشر الحافظ
 لكلام الجيد الحافظ لنظام السيد صاحب التأديب الشفق غالب الجنب التصوف المتبري
 في امور الدين عن الشكوك مصداق خليفة السلوك المحترز عن الريا والغرض خليفة دالما عوض
 صانهم الله تعالى عن زمة المحذورات وزاينهم بدارج الفضائل والكلمات ورزقهم خير الدارين

وثبتهم على الافلاح في المقامين ايضا وكنا سميننا هذه المجموعة لفتاوى المعصومية اولاً ثم لما
 بناها سلطان المسلمين امام المؤمنين علي ما جمعه الامير المغفور سميننا بالفتاوى سلطانية ثم
 جعلتها تحفة لحضرة من اصطفاه خليفة في الارض وجعل اطاعته على الخلائق من عداد الفرائض
 وهو امامنا واما سلاطين زماننا لينظر لنا ظلال رحمته ويمطر علينا سحاب رافته ونصير بعيم لطفه
 مخطوفين ولعين عنايته مشهودين محفوفين لازال يلجأ للنواص والعوام ومن جاء من شدايد
 الايام وحصناً حصيناً للسلام بالنبى وآله عليهم الصلوة والسلام الخ القسم السادس عشر
 در بيان تقليد مجتهدين الفصل الاول في بيان ان التقليد ليس له استنباط الاحكام من
 الادلة الاربعه صراحة وقياساً من القواعد الاصولية بل دليلهم قول المجتهد وان العلماء بهذا
 الزمان حكم العوام بايد والنسب كه ما يان كه مقلد انيم ومقلدان را نميرسد كه بمقتضا اراء خود با
 امر مخصوص قرأى يا نبوى چنانكه صلوة است يا اذكر ربك في نفسك يوجب يانديب بالاباحة
 يا غير ذلك حكم كنند واز وحكم وجوب صلوة يا وجوب خفا ذكر بفهمانند تا تصريح از مجتهد نباشد
 بلكه فرو آورده اين امر مخصوص بيك معنى از مبسوت ويك معانى امر كما حرره الفاضل الجليلي
 في حاشيته التلويح خواه حقيقى باشد وخواه مجازى خاصه مجتهد است زيرا كه تقرر معنى حقيقى
 محتاج لعدم وجدان صوارف است لان الحقيقة تترك بالصوارف چنانكه در پزدوى گفته اند
 باب جمله ما يترك به الحقيقة وهو خمسة اواع قد تترك بدلالة الاستعمال والعادة وقد تترك
 بدلالة اللفظ في نفسه وقد تترك بدلالة سياق الكلام وقد تترك بدلالة معنى يرجع الى المتكلم
 وقد تترك بدلالة في محل الكلام انتهى فصل كل واحد منها لا يبيح ايراده ههنا وچنانكه در خلاصه
 الاصول آورده والحقيقة تترك بدلالة العادة كما في الصلوة والحج وبدلالة اللفظ نفسه
 كالحلف باكل اللحم وبدلالة السياق كقوله طلق امرتى ان كنت رجلاً وبدلالة معنى يرجع الى
 المتكلم كما في بين الفور انتهى وچنانچه در حسامى آورده آند ثم جملة ما تترك به الحقيقة خمسة قد
 تترك بدلالة محل الكلام وبدلالة العادة وبدلالة معنى يرجع الى المتكلم وبدلالة اللفظ نفسه

و بدلالة سياق النظم انتهى و همچنان تقرر معنی مجازی محتاج بنصب قرینه صارفه است و مست
وجود قرائن و عدم اینها بر یقین معنی امر مخصوص و نفی صوارف نشان ایشان بود که ایشان را
احوال نصوص واضح بودند علی قدر آنها هم چنانچه مقرر علم اصول که شرط استنباط احکام از نصوص
جامعیت علوم است بامور اربعة الکتاب بان يعرف معانیه لغة بان يعرف معانی المفردات
و المركبات و خواصها فی الافادة فیفتقر الی اللغة و الصرف و النحو و المعانی و البیان بحیث
يعرف بذلك خطاب لعرب و عاداتهم فی الاستعمال و شریعة بان يعرف المعانی و العلل المؤثرة
فی الاحکام و ان یکون عالما باقسامه من الخاص و العام و المحکم و الممول و المشترك و المحمل
و النسخ و المنسوخ و غیر ذلک مما ینبغی فی علم الاصول قدر ما یتعلق بالاحکام و ذلک مقدار
خمسة مائة آیات و الستة قدر ما یتعلق بالاحکام و ذلک ثلثة آلاف حدیثا و اربعة فی الاحکام
بان يعرف بمبتهنا و هو نفس الحدیث و سندها و بطریق وصولها الینا من تواریخ و شهره او آحاد
و فی ذلک معرفة حال الرواة و الجرح و التعذیل الا ان البحث عن احوال الرواة فی زماننا
هذا کما تمتدیر لطول المدة و کثرة الوسائط فالاولی الاکتفاء بتعذیل الائمة الموثوق بهم فی علم الحدیث
کالطحاوی و ابن عدی و ابن شایب و ابن کفیم الاصفهانی و غیرهم من ائمة الحدیث و الاجماع
بان يعرفه و يعرف من اصفه لکلا یخلف و وجوه القیاس لشرائطها و احکامها و المقبول منها
و المردود و کل ذلک لیتکون من الاستنباط الصحیح کما یتفاد من التلویح و جامع الرموز و الفصولین
و خزائن الروایات و الخانیة و غیرها و هو الاصح کما فی الفصولین و لا یخفی ان جامعیت العلوم
المذکورة مختصة بالجهتد انتهى کذا فی التحفة المحمدیة و ینز باید و الست که در حدیث صحیح اذکر
محاسن موتاکم و کفو اعن مساویهم آمده اما معامله زمانیان اذکر و مساوی موتاکم و کفو اعن
محاسنهم بود بلکه محاسن بزرگان را در صورت مساوی می بیند چشم بدانندش که بکنده
یاد عیب نماید هنرش در نظر و با وجود دعوی سنیت بر ائمه اهل سنت بطریق تفوق و
تغلی طعنه میزند هر که بیود و گردن افرازد و خوشیستن را بگردن اندارد و در خطبه

و تجسس عیوب بزرگان مبادرت می نمایند نه در هر سخن بحث کردن رواست به خطای
 بزرگان گرفتن خطاست و در بدم اساس شریعت و کسر اساطین ملت همت خود مصروف
 می دارند نه ترا تیشنه دادم که بهیضم شکن به نگفتم که دیوار مسجد بکن به و در اهانت بزرگان
 دین و شکست خانه شرع متین کمال بزرگی پندارند به بزرگش بخوانند اهل خرد به که نام
 بزرگان بزرگشتی برده به تا آنکه سراج امت سرور عالم امام الائمه امام اعظم را صاحب الرای
 گویند چه او برخلاف حدیث بزرگ رفع یدین حکم نموده است و تنویب را که بقیاس آن امام
 و صاحبین سائر فقهاء کوفه مستحسن است بدعت ضلالت خوانند انتی اکتافی فصل الخطاب القسم
 السالبع عشر در بیان آداب و حقوق پیر کامل و نیز باید دانست که آداب و حقوق پیر کامل
 بسیار اند امام ربانی در رساله مبدا و معاد میفرماید شرافت و مرتبه علم باندازه شرف و رتبه
 معلوم است معلوم هر چند شریف تر علم آن عالی تر پس علم باطن که صوفیه بان ممتاز اند اشرف
 باشد از علم ظاهری که نصیب علما و اطوایر است بر قیاس شرافت علم ظاهری بر علم حجامت و حیانت
 پس رعایت آداب پیر که علم باطن را از و اخذ کنند باضعاف زیاده باشد از رعایت آداب
 استاد که علم ظاهری از و استفاده نمایند همچنین رعایت آداب استاد علم ظاهری باضعاف زیاده است
 از رعایت آداب استاد علم حجام و حاکم و همین تفاوت در اصناف علم ظاهری جاری است
 استاد علم کلام و فقه اولی و اقدم است از استاد علم نحو و صرف و استاد علم نحو و صرف اولی
 تر است از استاد علم فلسفی بآنکه علوم فلسفی داخل علوم معتبره نیست اکثر مسائل آن لا طائل
 است و بی حاصل اقل مسائل آنکه در کتب اسلامیة اخذ کرده اند و تصرفات در آن کرده اند
 بهل مرکب خالی نیستند که عقل را در آن موطن مجال نیست ظهور نبوت و راه طور عقل و نظر
 است باید دانست که حقوق پیر فوق حقوق سائر ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد و حقوق
 پیر بحقوق دیگران بعد از انعامات حضرت حق سبحانه و احسانات رسول علیه و علی آله الصلوة
 و التسلیمات بلکه پیر حقیقی همه رسول است صلی الله علیه و علی آله وسلم ولادت صوری هر چند

از والدین است اما ولادت معنوی مخصوص به پیر است ولادت صورتی را حیات چند روزه
است ولادت معنوی را حیات ابدی است نجاسات معنوی مرید را پیر است که قلب و روح
خود کناسی مینماید و تطهیر شکسته او می فرماید در توجیهات که نسبت به بعضی مسترشدان واقع میشود
محسوس میگردد که در تطهیر نجاست باطن ایشان تلوثی بصاحب توجه نیز می دود و تا زمانی
مکدر بیدار دیر است که بتوسل او بخدا میرسد عزوجل که فوق جمیع سعادات دنیوی و اخروی
است پیر است که بوسیله او نفس آماره که بالذات خبیث است مزکی و مطهر میگردد و از
آمارگی باطمینان میرسد و از کفر جعلی باسلام حقیقی می آید سه گر گویم شرح این بے حد شود
پس سعادات خود را در قبول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او لغو ذباله سجانه
من ذلک رضا حق سبحانه را در پس پرده رضا پیر مانده اند تا مرید در مرضی پیر خود را گم
نسازد و بر مضیات حق سبحانه نرسد آفت مرید در آزار پیر است هر ذلتی که بعد از آن باشد
تدارک آن ممکن است اما آزار پیر را هیچ چیز تدارک نتوان نمود آزار پیر پنج شقاوت است
مرید را العیاذ بالله سبحانه من ذلک خلل در معتقدات اسلامیة فتوری در ایتیان بر احکام
شرعیة از نتایج و ثمرات آن است از احوال و مواجید که بباطن تعلق دارد خود چه گوید و اگر
اثری از احوال با وجود آزار پیر باقی ماند از استدرج باید شمرد که آخر بجزابی خواهد کشید
و غیر از ضرر نتیجه نخواهد داد و السلام علی من اتبع الهدی انتهى کذا فی فصل الخطاب و در شرح
آورده است که حق استاد مقدم است بر حق مادر و پدر و جمیع مسلمین در حدیث آمده است
التائب من الذنب کما کان اوله یعنی شاگرد بنده است آزاد نمیشود مگر بمرگ انتهى قال من
العظماء الطريقة قدس الله سرهم ان المرید اذا اراد ان یخرج لاجبة ضروریة یجدا شیخ
مکانه فانه یحضر الباب و یتوجه لقلبه فیستأذن من روحانیتة الشیخ حتی لا یثقل فی خروجه بل
تقع فی ذلک من طریق المتابعة فان للمتابعة تاثیر عظیم قال فی التاویلات النجمیة فیة إشارة
الی ان المرید الصادق من یکون مستسلما لتصرفات شیخه وان لا یتنفس الا باذن شیخه و من خاف

شیخه فی نفسه سرا و جهراً لا یسیر راحة الصدق و سیره غیر سریع و ان بدر منه شیئی من ذلک
 فعلمه بسر عتة الاعتذار و الافصاح عما حصل منه من الخيانة و الخيانة لیهدیه شیخه الی ما فیہ
 کفارة جرمه و یلتزم فی العزامة بما یحکم به علیه و اذارجع المريد الی الله و الی شیخه بالصدق
 و حب علی شیخه جبرانا، تقصیر بهیمته فان المريدین عیال علی الشیوخ فرض علیهم ان ینفقوا
 علیها من قوۃ اموالهم بما یكون جبرانا تقصیر بهم انتهى فعلی المريدین ان یوافقوا مشائخهم فی
 جمیع الاحوال و ان لا یستبدوا بأرائهم فی امور الشرعیة و الطریقیة و ان لا یخالفوهم بالاسبقا
 بالخروج من عندهم الی السفر و الحضر و المجاہدة و الرياضة انتهى کذا فی تفسیر روح البیان فی
 آخر سورة النور مطلب مقصد از تفسیر روح البیان و فصل الخطاب آنست که خادمان
 آستان فیض نشان امام الزمان قطب الدوران غیاث الاسلام و المسلمین مجدد الدین
 قدوة العارفين سالک کامل عارف مکمل مخزن اسرار و حضور مولینا حضرت شیخ
 عبد الغفور رحمہ الله الشکور المعروف بابو البرکات جامع الکرامات مستجمع الحسنات
 حضرت آخوند صاحب صوت علیه الرحمة و النجیات را محقق نامد هر حکمی که حضرت مولینا در وقت
 خود کرده اند برای ما بیان سند است موافق عبارت تفسیر روح البیان و فصل الخطاب ایشان
 هم بادشاه ظاہری بودند فی معدن الکثر فی باب العبدین من النوادر بادشاهی را تقلید
 خلیفه شرط نیست اگر کسی اہل ولایت را کہ والی ندارد در ضبط خود آرد و میان ایشان بادشاهی
 راند و عدل و انصاف نمودن گیرد سلطان گردد و فی الخانیة و لومات الخلیفة و له امر و ولایة
 علی الاشیاء من امور المسلمین کان لهم اقامتہ لجمعة لانهم اقيموا الامور المسلمین و کالوا علی حالهم ما لم
 یبرءوا کذا فی خزائن الروایات سوال بر مدعیان اشارہ کنندگان در نماز کہ طعن بر اکابران
 دین کنند و فقیهان را و کتب فقہ را گویند کہ این ہا ازین مسئلہ در غفلت بوده اند و تحقیق را
 گزاشته اند بر چند وجہ است اول احادیث شریفہ را بکتاب الله موافق کردن ہست چنانچہ
 در اصول فقہ و فصول است فصل فی اقسام خبر الرسول علیہ السلام بمنزلة الکتاب فی حق

